حکومت اسلامی

از علامه برقعی

نام کتاب: حکومت اسلامی
ناشر: انتشارات جدید
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
دی ماه ۱۳۵۷

این کتـاب از حق خبردارت کنـد

از حـکومت بهـره بردارت کنـــد

دولت حق گر بخـواهی ای جناب

بایدی حتمـا " بخوانی این کتاب

بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیم حمد و ثنا و سپاس و ستایش سزاوار خالقی است که جامع جمیع صفات‌کمالیه و جمالیه و جلالیه میباشد وباکمال قدرت جهانیان را هستی بخشیده و با کمال عزت موجودات را رام و مطیع خود نموده تمام ذرات وطبایع و اصناف متضاده را درکنار یکدیگر نگهبانی و کنترل‌نموده ودرکتاب مجید خود عزت را مخصوص خود و رسول وبندگان موءمن خود دانسته و فرموده عزت و قدرت را از غیر من و از غیر دستورمن مجوئید زیرا جهانیان همه ذاتاً" نیازمند و فقیرند .

درسورهٔ نساء آیهٔ ۱۳۹ فرموده: "اَلَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الکافِرِینَ اَولِیاءَ مِن دُونِ اللّٰهِ اَیَبتَغُونَ عِندَهُمُ العِزَّةَ فَاِنَّ العِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِیعا ". یعنی آنانکه‌کافران را دوستان و یا سرپرستان خود میگیرند ، آیا از نزد ایشان عزت میجویند؟ حقا که تمام عزت مخصوص خدای عز وجل میباشد :

متأسفانه ملت مُسلمان امروز با تفرقهٔ داخلی و با آشفتگی وایجاد مذاهب و مکتبهای متعدده و دشمنیهای خانمانسوز فرقهای با کمال ذلت و نکبت زندگی کرده و از دشمنان خارجی خود انتظار مساعدت وآزادی و

قدرت دارند . گویا از کتاب آسمانی خود و دستورآن بکلی بی‌خبرند و در خواب غفلت وجهالت وغرور فرورفته‌اند و اگر گاهی توسط مرد خیرخواهی نیمه‌بیدار گردیده و بفکر حکومت و استقلال اسلامی و عزت افتاده کیفیت وچگونگی وفرامین آنرا نمیدانند وبسا خیال کرده که با همبستگی قدرتهای دشمنان شرقی و غربی دوست‌نما میتوان کسب قدرتی کرد درصورتیکه خالق ایشان در سورهٔ مُمتَحِنه آیهٔ ۱ فرموده *لاتَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُم اَولِیاءَ* "یعنی دشمنان من و دشمنان خود را دوست نگیرید . و درسورهٔ بقره آیهٔ ۲۱۷ فرموده : *"وَلا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُم حَتّی یَرُدُّوکُم عَن دِینِکُم"* . یعنی کافران همیشه با شما جنگ دارند تا شما را از دین خودتان برگردانند . و در سورهٔ توبه آیهٔ ۸ خبر داده که *یُرضُونَکُم بِاَفواهِهِم وَ تَأبی قُلُوبُهُم* یعنی اگر بزبان دم از وحدت و دوستی میزنند برای فریب شما است و در دل‌جز کینه و بغض ؟ عداوت ندارند و بفکر استعمار و بردن مال وثروت و هستی شمایند ، این کلام خدا را ندیده و یا باور نکرده‌اند؟ باضافه با تجربه ثابت شده و تاریخ شاهد است که از زمان ظهور اسلام تا این قرن ۱۴ ، جز قتل و غارت و ضرر و زیان و اذیت وآزار چیزی از این کفار دیده نشده ، ما کتابی در تثلیث و توحید و فریب جدید نوشته و جنایاتی که از یهود و نصاری در طول تاریخ بروز کرده گرد آورده‌ایم . ولی اکنون بتقاضای بعضی از دانشجویان این مختصر را در چگونگی حکومت اسلامی و امتیاز و برتری آن از سایر حکومتها وبیان قوانین و تشکیلات و جهاد آن می‌نگاریم تا جویندگان حکومت‌اسلامی باروشن‌بینی آنرا بجویند و طالب مجهول‌نباشند

واگر در این نوشته نقصانی یافتند درصدد تکمیل آن برآیند زیرا هرکاری بتدریج کامل و نقصان آن برطرف میشود - باید دانستر که نداشتن حکومت اسلامی موجب انحطاط مسلمین شده زیرا داشتن قدرت و عزت فرع برداشتن حکومت است ، چنانکه بسیاری از حیوانات مانند مورچه و زنبور عسل دارای حکومت و تشکیلاتند .

ذکر حکومت اسلامی و سایر حکومتها

در اینجا بطور فهرست اقسام حکومتهای جهان را بیان میکنیم تا معلوم شود حکومت اسلامی کدام است و فرق آن با سایر حکومتها چگونه است و دلیل ما در این بیان استقراء است ، پس میگوئیم حکومت بر هفت قسم است :

اول ــ حکومت فردی واستبدادی ــ که فردی بواسطه قدرت و غلبه و یا با بند وبست و دسته‌بندی جمعی را برای یاری خود اجیر کند و بر وفق دلخواه خود بردیگران سلطنت‌یابد و روش و خواسته‌های خود را بردیگران تحمیل نماید : این حکومت برخلاف عقل وشرع است زیرا هیچ عقلی روا نمیداند که فردی بدون مزیت بر دیگران فرمان دهد و حقوق همه را فدای خود نماید و اسلام چنین حکومتی را امضاء نکرده و اصلاً " حکومت وفرمان

را مخصوص خدای‌تعالی دانسته و برای کسی جائز ندانسته که برای دیگران جعل قانون و یا امر و نهی نماید. در سوره یوسف آیه ۴۰ فرموده إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ یعنی حق صدور حکم برای کسی جز خدا نیست و فرموده ما لَكُم مِن دُونِ اللّٰهِ مِن وَلِيٍّ وَلا نَصِيرٍ یعنی سرپرست و یاوری جز خدا برای شما بندگان نیست. و رسول خدا فرمود: إِنَّمَا الدِّينُ مِنَ الرَّبِّ أَمْرُهُ وَنَهْيُهُ یعنی همانا دین‌از پروردگاراست و امر و نهی آن مخصوص او است، خدائی که بشررا آفریده همهٔ قوا وجوارح ولوازم هستی باو عطا کرده، رزق وحیات او را تضمین نموده واختیار و آزادی باو مرحمت کرده جز او برای کسی حق سلطه وفرماندهی‌نیست "وَلا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا" و اگر رسولان خودرا مطاع نموده حق جعل قانون و استبداد برای آنان قرار نداده.

دوم ـ حکومت‌ایمانی واخلاقی‌که تمام افراددارای ایمان وبوظایف خود آشنا باشند و بیکدیگر تعدی ننمایند و ایمان و اخلاق برآنان حکومت کندتااحتیاج بفرماندار وتشکیلات‌حکومتی‌نباشد. این‌طور حکومت ازفرضیهٔ فلاسفه بوده و جز خواب و خیال نبوده و وجود خارجی پیدا نکرده و پیاده نشده است.

سوم ـ حکومت مردم برمردم بنام جمهوری نامش هست ولی‌تحقق خارجی و واقعیت پیدا نکرده که هرکس باندازهٔ خود درآن نظر داشته‌باشد و خواست خود و دیگران را درآن حکومت و قوانین آن بگنجانند و قوانین آن موافق افکار همگان‌باشد. متاسفانه حقیقت ندارد زیرا افکار وآراء مردم با یکدیگر تضاد دارد و ممکن نیست قوانینی موافق میل

همگان بوجود آید زیرا افکار و عقائد بشری بقدری زیاد است که جمع آن ممکن‌نیست زیرا یکی مثلا "میخواهد زنا مجاز باشد ودیگری میخواهد ممنوع و همچنین در بسیاری از قوانین. در این حکومت شاه و مجلس سلطنتی ندارد و هرچند سال زمامدار آن باید جای خود را بدیگری دهد و لذا تا اندازه‌ای برخلاف مصالح مردم کار نمیکند.

چهارم ــ مشروطه براساس انتخاب که تمام افراد باختیار خود در آن رأی دهند ونمایندگانی را که عالم بمصالح ومفاسد و حقوق همگان باشد انتخاب کنــند وآن نمایندگان مورد اعتماد، مصالح و خیر موکلین خودرا درنظر گرفته و برطبق هوی و هوس خود و یا بر وفق قدرت شرق و غرب و یاقدرت دیگری رای ندهندوتهدید و تطمیع در آنان اثر نکند. وپس از اینها تمام آن وکلا و یا اکثرشان متحدالرّای گردند و قانونی را که صلاح همه‌باشد تصویب نمایند وپس از همهٔ این مراحل آن قوانین مصوبه را بقوهٔ مجریه‌ای که مو بمو بدون کم وزیاد و بدون دخالت هوی و هوس کسی اجرا نماید و انحراف نیابد و مورد تطمیع، و تهدید نگردد یعنی معصوم باشــد ابلاغ‌نماید واین حکومت وجودواقعی پیدا نکرده نامش بوده ولی‌فورمالیته و بلکه از محالاتست زیرا اکثر مردم رأی نمیدهند وآنانکه راءی داده‌اند اکثرا" خائن وخا.م را تمیزنمیدهند و باضافه نمایندگانی که عالم بمصالح ومفاسد همگان باشند و مورد تطمیع و تهدید واقع نشوند از کجا پیدا کنند واگر دروضع قانون عده‌ای ازوکلا بعنوان اقلیت موافقت نکردند حق‌موکلین آنان ازبین‌میرود ودلیلی نداردکه حق آنان برای‌دیگران فدا شود وباضافه

اکثر مردم از حق وعمل به‌آن کراهت دارند چنانکه خدا در سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۷۰فرموده: وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ. یعنی اکثرمردم ازحق کراهت‌دارند. و درسورهٔ انعام آیهٔ ۱۱۶ فرموده: وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. اگراکثر آنانکه در زمینند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه میکنند وفرموده: أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ مردمی که‌رای‌ایشان بمورد تهدید وتطمیع واقع گردد رأی آنان چه ارزشی خواهد داشت.

پنجم ــ حکومت آسمانی که خدا برای مردم زمامداری با بــرنامهٔ مخــصوصی باو معین کند که انتصاب خدا باشد نه‌انتخاب مردم و مردم حق انتخاب نداشته‌باشند چنانکه شیعهٔ امامیه میگوید که خدا پس از وفات رسول‌خود تا روزقیامت ۱۲ نفر را زمامدار و اولوالامر قرار داده و کس دیگر جز اینان حق‌حکومت وسلطنت ندارد وغیرآنان هرکس حکومت کند حکومت طاغوت و حرام است. و هریک از آن ۱۲ نفر برنامهٔ مخصوصی بخود دارد که دیگری ندارد یعنی امام اول دستوری از خدا مخصوص بخود داشته کــه باید بهمان عمل‌کند و همچنین هریک از آن ۱۲ نفر وآن‌دستورات وبرنامه در صحیفه‌های معین بر محمد (ص) نازل شده که مهر بوده و باید هر امامی مهر یکی را باز کند وآنچه مخصوص بخود او است عمل کند وآن صحیفه‌ها غیرازقرآن است چنانکه مجلسی در جلد ۲۶ بحار جدید ص۳۳ حدیث‌آنرا ذکرکرده معلوم‌می‌شود احکام‌آنان غیر ازاحکام قرآن است زیرا احکام‌قرآن برای همهٔ‌مسلمین واجب‌الاتباع است نه‌برای یکی دون دیگری. مثلا" یکی ازامامان طبق صحیفهٔ خود باید صلح کند و دیگری جنگ، یکی گوشه‌نشین

باشد ودیگری زمامدار وهکذا . این طرز حکومت مدرکی در قرآن ندارد ولی اخباری برای‌آن درکتب حدیث آمده که بنظر ما تماما " جعلی و از کذّابین و غلاة و بسیاری از آنها از دشمنان اسلام است چنانکه در کتاب بررسی از نصوص امامت توضیح داده شده هرکس بخواهد بآن رجوع کند زیرا کتاب خدا و سنت رسول خدا میگوید احکام اسلام باید تا قیامت اجرا شود و تعطیل‌بردار نیست و لذا علمای شیعه هروقت در تقیه نبوده‌اند برای تشکیل حکومت و انتخاب زمامدار قیام کرده‌اند ، مانند آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آیةاللّه نائینی و آیةاللّه حاج شیخ عبداللّه مازندرانی و آیةاللّه کاشانی و در زمان ما حضرت آیةاللّه العُظمی آقای خمینی‌کهازمفاخر شیعه است . ولی ۱۲ نفر چون عدهٔ قلیلی هستند برای حکومت دویست و یا سیصد سال ممکن است حکومت کنند درصورتیکه نکردند . ده نفر آنان در زمان حیاتشان حکومت نکردند ، یکنفر از ایشان حکومت کرد بطور حکومت انتخابی اسلامی نه‌بطورحکومت آسمانی‌الهی . و حکومت اسلامی درهفتمین حکومت بیان خواهد شد و یکنفر دیگر آنان هزار و صد و پنجاه سال است تقریبا " برای حکومت حاضر نشده و شاید تا صد هزار سال دیگر نیامد پس باید احکام‌خدا تعطیل وبدون مُجری بماند . پس نمیتوان گفت خدا ورسول ضد ونقیض گفته‌اند . ازیکطرف فرموده‌اند در هرزمانی تاقیامت باید احکام اسلام جاری‌گرددومجری داشته باشد و از طرف دیگر بگوید مجری آن بچند نفر عدهٔ قلیلی‌که چند سالی بیشتر حکومت نمیکنند و در اخبار امامیه‌آمده که امام غائب اگر بیاید هشت سال حکومت خواهد کرد پس اگر مقصود از

اُولُوالامر که درقرآن فرموده همین ۱۲نفر باشندکه اکثرشان زمامدارنبوده‌اند لغو است باضافه اخبار و آیات وآثاری وارد شده که خدا حاکمی را پس از رسول خود معین نکرده از آنجمله در تفسیر برهان و تفسیر عیاشی در آیهٔ *لَیْسَ لَکَ مِنَ الْاَمْرِشَیْءٌ* حضرت باقر (ع) فرموده : *اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ کانَ حَرِیْصاً "عَلیٰ اَنْ یَکُونَ الْاَمْرُ عَلِیّاً" مِنْ بَعدِهِ عَلَی النّاسِ وَکانَ عِنْدَاللّٰهِ خِلافُ ما اَرادَ فَقالَ لَیْسَ لَکَ مِنَ الْاَمْرِشَیْءٌ یا مُحَمَّدُ فِی عَلِیٍ وَفِیْ غَیْرِهِ.* و در تاریخ است که چون علی (ع) خواست درشورای شش نفری حاضرشود بعموی خود عباس گفت خلافت را از ما عدول دادند عباس او را ملامت کرد که من قبل از وفات رسول خدا بتو گفتم از رسول‌خدا سئوال کن که خلافت پس از او بکه منتقل میشود و تو قبول نکردی. از این خبر معلوم میشود عباس و خود حضرت‌علی (ع) نمیدانستندکه خلافت پس از رسول با که خواهد بود ونیز درکتاب کامل‌التواریخ و تاریخ طبری و هشتم بحار قدیم آمده که حضرت امیر علی (ع) روز جمعه که روز اول خلافت و بیعت خود بود فرمود : *اَیُّهَا النّاسُ عَنْ مَلَأٍ وَ اُذْنٍ ، اَمْرُکُمْ هٰذا لَیْسَ لِاَحَدٍ حَقٌّ اِلّا مَنْ اَمَّرْتُمْ* . یعنی ای مردم انبوه و هوشمند این امر حکومت شما بهکسی اختصاص ندارد مگر آن کسی را که شما او را امارت دهید و البته روایات دیگری نیز وارد شده و در احادیث بسیاری واردشده که *نَهَی النَّبِیُّ اَنْ یَؤُمَّ الرَّجُلُ قَوْماً "اِلّا بِاِذْنِهِمْ* .
و در مروج‌الذهب آمده که چون حضرت امیر علی (ع) ضربت خورد و در بسترافتاد *دَخَلَ عَلَیْهِ النّاسُ یَسْئَلُونَهُ فَقالُوْا اَنُبایِعُ الْحَسَنَ* (ع) *قال لا آمُرُکُمْ وَ لااَنْهاکُمْ اَنْتُمْ اَبْصَرُ* که معلوم میدارد انتخاب زمامدار با مردم است . آری

رسول‌خدا چون‌علی (ع) را لائق‌زمامداری‌میدانست‌بعنوان کاندیدا سفارش او را میکرد تاشاید او بخلافت‌برسد امااینکه او را والی‌وخلیفهٔ الهی‌بداند دلیلی برآن نداریم ، اگرچه علی (ع) از نظر علم و تقوی وشجاعت وسایر صفات حسنه از هرکسی اولی و احق بزمامداری بود اما هیچکس غیر او حق زمامداری نداشته‌باشد ادعای بی‌مدرکست ولذا خود مولای متقیان با اینکه خود را اولی و احق میدانست از اولویت خود صرفنظرکرد وتسلیم مقدرات الهی وبحکومت دیگران تسلیم شد و ادعا نکرد که من خلیفهٔ منصوص از طرف خدا هستم . درحالیکه اگر از طرف خدا منصوص بود واجب بود این ادعا رامیکرد . حال دراین زمان قیل و قال در این مسئله هیچ فائده‌ندارد وگذشته برنمیگردد واین‌گفتگو بغیرازنفاق وپراکندگی نفعی‌نداشته وندارد . اما معلوم‌باشد ماعلی (ع) واولاد اورا امام وراهنمای درامور دین میدانیم وآنانرا معلم و مروج دینی می‌شمریم ولی امام تابع دین است نه‌آنکه اصل دین ویا فرع آن باشد آنچه از تاریخ و اخبار استفاده میشود این است کـه علی (ع) خود را اولی و احق برای زمامداری میدانست اما نه‌اینکه خودرا منصوص‌الهی‌بداند مثلا " دربحار وکتاب الغارات و کشف‌المحجهٔ ابن‌طاوس وکتاب حکومت در اسلام ، ص۱۴۲ آمده که حضرت امیر پس از قتل محمدبن ابیبکر برای شیعیان خود نوشت که برای مردم بخوانند که *فَلَمّا رَاَیتُ‌النّاسَ قَدِ انْثالُوا عَلیٰ‌اَبی‌بَکر لِلْبَیعَةِ اَمسَکتُ یَدِی وَ ظَنَنتُ اِنّی اَولیٰ وَ اَحَقُّ بِمَقامِ رَسُولِ‌اللّٰهِ مِنهُ وَ مِنْ غَیرِهِ.* از این کلام استفاده میشود که حضرت خود را سزاوارتر از دیگران میداند نه‌آنکه تا قیامت حکومت دیگران را باطل‌بداند

ولو اینکه حاکم عادل و طبق شرع عمل کند و این مطلب را روایات کثیره تأیید میکند و درهمان نامه راجع به ابی‌بکر مینویسد : *وَاَطَعْتُهُ فِيما اَطاعَ اللّٰهَ* وراجع به‌عمر مینویسد : *فَلَمّا احْتَضَرَ بَعَثَ اِلىٰ عُمَرَ فَوَلّاهُ فَسَمِعْنا فَاَطَعْنا* . ودر خطبهٔ ۳۷ نهج‌البلاغه راجع بخود و ابی‌بکر می‌فرماید : *فَاِذاً طاعَتي قَدْ سَبَقَتْ بيعتي* . بنا برآنچه ذکر شد حکومت مذکور آسمانی مخالف حکومت دائمی اسلام است و نیز هم مخالف عقل و هم جبرآور است زیرا حاکمی را که خدا معین کند هرکاری کرد کسی حق چون وچرا ندارد و اگرچه غیر از قرآن عمل کند زیرا حاکم خدائی میگوید من قرآن را از شما بهتر میفهمم وباید طبق صحیفهٔ آسمانیم عمل کنم پس امروز این حاکم الهی برخلاف حاکم الهی دیروز عمل خواهد کرد و کسی نباید اشکال کند زیرا هر امامی طبق صحیفهٔ خود عمل‌کرده وبنابراین ممکن‌است بظاهراحکام ضد ونقیض از این‌حکام صادرشود یکی خمس غنائم‌را بگیرد ودیگری‌ببخشد وهکذا وحتی مأمورین آنان هرکاری بکنند کسی حق سخن ندارد زیرا این حاکمان الهی علم غیب دارند و خودشان از همه‌جا مطلع و ناظر اعمال مأمورین خود میباشند مثلاً طبق نامهٔ ۴۱ نهج‌البلاغه که ابن‌عباس از طرف علی (ع) والی بصره‌بوده واز بیت‌المال‌آنجا یک میلیون درهم خیانت و اختلاس‌کرد وفرار نمود بطرف حجاز پس چون حضرت علی (ع) مطلع شد در کوفه منبر رفت ومرگ خود را از خدا خواست و گریه کرد و طبق نامهٔ ۴۳ نهج‌البلاغه حضرت بمأمور خود مصقله نوشته‌که عامل‌حضرت بوده وخیانت و اختلاس کرده و بیت‌المال را بفامیل خود داده و همچنین طبق نامهٔ ۴۴ و ۶۱ و

۶۳ و ۷۱ که حضرت بماورین خائن خود نوشته پس از آنکه از خیانت ایشان مطلع شده. باید گفت چون این حاکم الهی عِلمِ بِماکانَ وَ مایَکُون داشته از اعمال این خائنین مطلع بوده و با این‌حال ایشانرا مأمور نموده پس کسی حق اشکال بماءمورین او نداشته و نیز برخلاف تعیین حکام ۱۲ نفر الهی، آنحضرت مالک اشتر را ولایت داده و او را بعنوان اولی‌الامر بمصـر فرستاده و ۱۲ نفر اولوالامر را ۱۳ عدد نموده و مانند رسول‌خدا که زیدبن حارثه و سایر فرماندهان لشکری و کشوری را والی‌امر خوانده است نباید اشکال کرد. باضافه این حکومت الهی ارثی بوده و تا امام اول خواست از دنیا برود علم‌واطلاع او بمارث‌منتقل شد بامام دوم و همچنین ازهرامامی علم بمارث میرسد بامام بعدی حال اگر اشکال شود که علم یا بموحی‌است ویا به‌تحصیل و علم ارثی صحت ندارد جواب این است‌که در حکومت الهی نباید اشکال‌کرد. بهرحال ما معتقدیم‌که اگر حضرات ائمهٔ طاهرین درزمان ما بودند باید زمامدارشوند ولی اکنون‌که نیستند نمیتوان گفت تمام احکام اسلامی معطل و منسوخ بماند و حاکمی از مسلمین انتخاب نشود. این سخن محض کفر وانکار اسلام واقعی‌است. باضافه اگرحاکم الهی از قبول‌زمامداری ابا کرد نمیتوان‌گفت‌مسلمین بی‌امام وزمامداربمانند چنانکه‌حضرت‌علی (ع) ازقبول زمامداری کراهت داشت. درخطبهٔ ۱۹۸ فرموده: *وَاللّٰهِ ماکانَت لِی فِی‌الخِلافَةِ رَغبَةٌ وَ لا فِی‌الوِلایَةِ إربَةٌ*. یعنی بخدا قسم مرا در خلافت رغبتی نه و در زمامداری احتیاجی نبوده است. در کتاب حکومت در اسلام، ص ۱۷۴ نقل کرده از شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید که حضرت فرمود:

وَ اِنَّ اللّٰهَ عالِمٌ مِنْ فَوْقِ سَمائِهِ وَ عَرْشِهِ اَنّي كُنْتُ كارِهًا لِلْوِلايَةِ عَلیٰ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ (ص) حَتّی اَجْمَعَ رَأْيُكُمْ عَلیٰ ذٰلِكَ. یعنی خدا از فوق آسمان وعرشش دانا است که من از زمامداری کراهت داشتهام تا آنکه رأی شما اجتماع کند برآن دراینجا حضرت از زمامداری اظهارکراهت دارد تا مردم رأی بدهند معلوم میشود حکومت موقوف بهرأی مردم و انتخاب ایشان است نه منتخب الهی و آسمانی. در کتب تاریخ و حدیث آمده که پس از قتل عثمان، اصحاب رسول خدا آمدند که با حضرت علی (ع) بیعت کنند فرمود اینکار را نکنید: فَقالَ لا تَفْعَلُوا فَاِنّي اَكُونُ وَزيرًا "خَيْرٌ مِنْ اَنْ اَكُونَ اَميرًا". یعنی حقیقت این استکه من وزیر باشم بهتر از آنستکه امیر باشم. این حدیث درنهجالبلاغه نیزآمده واگر او زمامدار الهی بود این سخن بر او حرام بود ودرآخر آنحضرت فرمود: فَاِنَّ بَيْعَتي لا تَكُونُ اِلّا عَنْ رِضَی الْمُسْلِمينَ. یعنی بیعت من نمیشود مگر بارضایت مسلمین، از این جمله معلوم میشود بیعت وزمامداری باید از رضایت وانتخاب مسلمینباشد واگر قبول زمامداریںمود برای احقاق حق مظلومین و اجرای اوامر الهی بود.

ششم ــ حکومت ارثی ــ چنانکه در سلطنت فردی و الهی مانند سلاطین بنیعباس و سلاطین دیگر چنین بوده واین حکومت نه مدرک عقلی دارد ونهشرعی، نهعلم لازم، نه عدالت واز سلاطینیاست که علاقه بخود وفرزندانشان داشتهاند و بهصلاح و خیر اجتماع کاری نداشتند و خودخواه بودهاند ولی رسولان الهی چنین نبودهاند.

نکته‌ای برای روشن‌شدن افکار

. ما در اینجا ناچاریم نکته‌ای را ذکر کنیم و آن این است که قول و قائلین بحکومت الهی ۱۲ نفری که منتظرند زمامدار الهی ایشان بیاید و حکومت را انتخابی نمیدانند و این موجب ذلت و انحطاط شده زیرا مردمی که منتظر زمامدارالهی باشند چون‌او نیامده ومریدان او هم وظیفهٔ انتخاب ندارند و لذا اشرار و کفار غنیمت شمرده و بهروسیله درمیان آنان تشکیل حکومت‌داده. دراین محیط اهل هوی وهوس این عقیدهٔ بحکومت الهی را غنیمت‌دانسته وفرصت‌کردند وهرستمگر نادانی که بنفع ایشان بود انتخاب کردند و درنتیجه اهل ایمان برکنار و کار بدست نااهلان و استعمارگران افتاده و نیرومند شدند و اهل ایمان و تقوی بیچاره و بیکاره شدند تا آنجا که اختیاری برای اهل تقوی نماند و ملت عقب افتاد. حال اگر این ملت بخواهد ازاین‌بیچارگی وذلت نجات یابد باید برای تشکیل حکومت‌اسلامی که صدر اسلام را به‌عزت رسانید مجهز گردند یعنی یا حکومتهای فعلی را قبضه کنند و قوانین اسلام را اجرا نمایند و یا از خود به‌کیفیتی که بیان خواهد شد مانند رسول خدا ایجاد کنند. موجب تعجب و تأسف است که موضوع حکومت‌که از اهم‌مسائل است‌چگونه مسلمین آنرا رهانموده وبی‌اعتنا بوده‌اند.

هفتم ــ حکومت اسلامی طبق کتاب خدا و سنت رسول (ص) و این حکومتی است انتخابی اما نه انتخاب عمومی بلکه انتخاب اهل حلّ و عَقد

یعنی به‌انتخاب اهل دانش و فهم علما و صلحا چنانکه بیاید که اینان حق انتخاب امام و زمامدار را دارند. پس رأی هرکس و ناکسی که خادم را از خائن تمیز نمیدهند و ممکن است رای ایشان به‌تطمیع و تهدید خریداری شود ارزشی ندارد و چنانکه حضرت علی (ع) در نامهٔ ششم نهج‌البلاغه فرموده: *إِنَّهُ بایَعَنِی الْقَوْمُ الَّذِینَ بایَعُوا أَبابَکْرٍ وَعُمَرَ وَ عُثْمانَ عَلی ما بایَعُوهُمْ عَلَیْهِ فَلَمْ یَکُنْ لِلشّاهِدِ أَنْ یَخْتارَ وَلا لِلْغائِبِ أَنْ یَرُدَّ وَ إِنَّمَا الشُّوری لِلْمُهاجِرِینَ وَالْأَنْصارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلی رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِماماً "، کانَ لِلّهِ رِضیً فَإِنْ خَرَجَ مِنْ أَمْرِهِمْ خارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلی ما خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبی قاتَلُوهُ عَلی اِتِّباعِهِ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ*. این نامه‌ها که خود حضرت نوشته و در تاریخ مانده ازخطبه‌هائی‌که مردم نقل کرده‌اند اعتبارش بیشتر است زیراخطبه‌ها را ممکن است راویان آن کم و زیاد کرده باشند ولی این احتمال در نامه نمی‌رود. بهرحال می‌فرماید حقیقت این است که قومی با من بیعت کردند (رأی دادند) که با ابابکر و عمر و عثمان بیعت کردند برآنچه با ایشان بیعت کردند پس برای آنکه حاضر بوده حق انتخابی نمانده و برای آنکه غایب‌بوده حق رد کردن نیست و همانا شورا حق مهاجرین و انصار است‌که اگر ایشان برمردی اجتماع نموده و رای دادند و او را امام و زمامدار نامیدند موجب خشنودی خدا است پس اگر کسی بطعن ویا به‌بدعت از امر مهاجر و انصار خارج شود او را به‌آنچه خارج شده برگردانند و اگر برنگشت بااوقتال نمایند زیرا به‌راهی رفته غیرراه اهل ایمان: در این نامه حضرت خود را منتخب خدا ندانسته بلکه خود را منتخب مهاجر و انصار میداند و

میفرماید هرکس غیر این بگوید. باید با او جنگید و اگر حضرت در زمان ما بود با شیعیان امروزه می جنگید. ودرنامهٔ اول ببیعت که به اهل کوفه نوشته فرموده: بایَعَنِي النّاسُ غَيرَ مُسْتَكرَهِينَ وَلا مجبورين بَلْ طائِعِينَ مُخَيَّرِينَ . حال باید دید شوری مدرک قرآنی دارد یا خیر، و لذا میگوئیم:

شَوْرٰی از نظر قرآن و سنت

خدایتعالی سوره‌ای نازل کرده بنام شُوْرٰی و در آیهٔ ۳۸ تمجید کرده از بندگان صالح با ایمانی‌که بر خدا توکل دارند و تکیه‌گاهشان فقط به‌خدا بوده و ازگناهان بزرگ اجتناب ورزیده و کمالاتی دارند. از آنجمله می‌فرماید: وَالَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقامُوا الصَّلاةَ وَأَمْرُهُمْ شُوْرٰى بَيْنَهُمْ . یعنی آنان خدارا اجابت‌کرده و نماز را بپا داشته و امر ایشان میان‌خودشان به‌شورا و مشورت است ودر سورهٔ آل‌عمران آیهٔ ۱۵۹ به‌رسول خود فرموده: وَشاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ. یعنی در هر امری با مسلمین شوری کن وضمیر شاورهم برمی‌گردد به‌مهاجرین وانصار، پس باید اهل شوری مانند آنان مردم با ایمان‌وخردمند ونظربلند باشند ولذا رسول‌خدا فرموده: لا تُشِرْ عَلَى الْمُسْتَبِدِّ بِرَأْيِهِ. یعنی با مستبد به‌راءی وخودپسند مشورت مکن و نیز فرموده: لا مُظاهَرَةَ أَوْثَقُ مِنْ مُشاوَرَةٍ[1] یعنی پشتیبانی محکمتر از مشاوره نیست و

۱ـ ما اخبار شوری را از جلد ۷۵ بحارالانوار،چاپ جدید آوردیم .

نیز فرموده: *مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا*. یعنی آنکه مستبد بمرأی باشد هلاک گردد و آنکه با مردان مشاوره کند در عقول آنان شرکت نماید. و علی (ع) فرموده: *شَاوِرْ فِي حَدِيثِكَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ* درسخن خود باآنانکه از خدا میترسند مشورت کن و فرمود *لَا تَسْتَشِيرُ السَّفَلَةَ* یعنی بامردم پست مشورت‌مکن ورسول‌خدا فرموده: *لَا تُشَاوِرْ جَبَاناً وَلَا حَرِيصاً "وَلَا بَخِيلاً"* یعنی با آدم ترسو و حریص و بخیل مشورت‌مکن. و فرمود: مشاوره *العاقل الناصح* رشد وتوفیق. یعنی در مشاورهٔ عاقل خیرخواه ترقی و توفیق الهی است. بنابراین رأی مردم عاقل خیرخواه دانا ارزش دارد و رأی مردم پست‌نادان ارزشی‌ندارد ولذا در مکتوب حضرت امیر (ع) رای‌مهاجر وانصار را درتعیین امام و زمامدار کافی‌دانسته زیرا مهاجر و انصار در دین استوار و در نشر اسلام و نهی منکرات با رسول خدا همکاری کردند وباسایر مسلمین اخوت داشتند و عملا" امتحان خود را داده بودند و خدا درآیهٔ ۱۰۲ سورهٔ توبه پیروی‌مهاجر وانصار را برای‌سایر مسلمین مستحسن وموجب رضای خودش شمرده و فرموده: *وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً " ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ*. یعنی پیشاهنگان اولین از مهاجر و انصار و آنانکه پیروی ایشان کردند بهنیکی خدا ازایشان راضی و ایشان از خدا خشنودند و برای ایشان مهیا کرده بهشتهائی که از زیر آنها نهرها جاری است همیشه درآنها بمانند و این است بهرهٔ بزرگ. وآیات بسیاری در مدح مهاجر و انصار نازل شده از آنجمله در سورهٔ انفال

آیهٔ ۷۴ فرموده : وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَجاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالَّذِينَ آوَوا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً " لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ . یعنی و آنانکه ایمان آورده و هجرت نموده در راه خدا جهاد کردند و آنانکه ماءوی وسکنی دادند(انصار) ویاری کردند . آنان موءمنین حقیقی بوده برای ایشان آمرزش و روزی گرامی است . پس طبق کتاب خدا و سنت رسول و عمل مهاجر وانصار درکارها شور لازم است وبزرگترین کارها انتخاب امام و زمامدار صالح است که بتواند قوانین اسلام را اجرا کند . رسول خدا با اینکه دارای عقل کامل بود بااصحابش مشورت می‌کرد. درجنگ احد که سخت‌ترین جنگها بود با اصحاب مشاوره کرد که در داخل مدینه جنگ کند و یا در خارج وهمچنین در غزوهٔ بدر به‌اصحاب فرمود ما آمده بودیم برای مصادرهٔ اموال قافلهٔ مشرکین ، اکنون برخوردیم به‌جنگجویان ایشان ، آیا جنگ کنیم یا خیر؟ اول مهاجرین راءی دادند ، حضرت قناعت نکرد و دو مرتبه راءی خواست، تا انصار رأی دادند آنوقت مصمم شد ، پس رأی مردم دیندار ارزش دارد نه رأی عموم . امیرالموءمنین علی (ع) در نهج‌البلاغه خطبهٔ ۱۷۲ فرموده وَلَعَمْرِي لَئِنْ كانَتِ الْإِمامَةُ لا تَنْعَقِدُ حَتّى تَحْضُرَها عامَّةُ النّاسِ فَما إِلى ذلِكَ سَبِيلٌ وَ لكِنْ أَهْلُها يَحْكُمُونَ عَلى مَنْ غابَ عَنْها ثُمَّ لَيْسَ لِلشّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَلا لِلْغائِبِ أَنْ يَخْتارَ. یعنی بجان خودم قسم اگر چنین باشدکه زمامدارمنتخب نشود و امامت او منعقد نگردد تا آنکه همهٔ مردم حاضر شوند برای رأی چنین کارنشدنی وبآن راهی نیست ولکن اهل عقد و حل و راءی بر غائبین حکومت میکنند پس آنکه حاضر بوده حق برگشت و نقض ندارد و آنکه غایب

بوده حق انتخاب ندارد. و امام حسن (ع) نیز شورای خلافت را تصویب کرده. درکتاب حکومت، ص۲۱۴ می‌نویسد درعهدنامه‌ای که بین امام حسن و معاویه تنظیم شد طبق همهٔ تواریخ حضرت نوشت: *وَلَیْسَ لِمُعٰویةَ أنْ یَعْهِدَ اِلیٰ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ بَلْ یَکُونُ الاٴمْرُ مِنْ بَعْدِهِ شُوْرٰی لِلْمُسْلِمِیْنَ*. یعنی معاویه حق ندارد پس از خودش خلافت را به‌کسی بسپارد بلکه امر خلافت بعد از او باید به‌مشورت مسلمین باشد و نیز درنامهٔ دیگر بمعاویه نوشت. *وَ لّٰانِی الْمُسْلِمِیْنَ الاَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ اَیْ بَعْدَ عَلِیٍّ (ع)*. یعنی مسلمین ولایت و زمامداری را پس از والدم بمن واگذار کردند و از امیرالموٴمنین (ع) روایت کرده که فرمود: *قُلْتُ یا رَسُولَ اللّٰهِ الاَمْرُ یَنْزِلُ بِنا وَلَمْ یَنْزِلْ فِیهِ قُرآنٌ وَ لَمْ تُمْضِ فِیهِ سُنَّتُکَ قالَ رسولُ اللّٰهِ اَجْمِعُوا لَهُ الْعٰالِمِیْنَ مِنَ الْمُوٴْمِنِینَ فَاجْعَلُوهُ شُوْرٰی بَیْنَکُمْ وَلا تَقْضُوا فِیهِ بِرَأْیٍ واحِدٍ*" یعنی گفتم به‌رسول خدا امری بما وارد میشودکه دربارهٔ آن قرآنی نازل نشده و سنت تو درآن انجام نگردیده چه بکنیم؟ فرمود دانشمندان مؤمنین را برای آن جمع نمائید وآنرا بین خودتان شورا قرار دهید وبه‌رأی واحد قضاوت نکنید. و نیز رسول خدا فرمود: *اذاکانت امرائکم خِیارُکُم وَ اَغنیائُکُم سُمَحائُکُم وَاُمُورُکُم شُوْرٰی بَیْنَکُمْ فَظَهْرُ الاَرْضِ خَیْرٌ لَکُمْ مِنْ بَطْنِها وَاِذا کانَتْ اُمَرائُکُم شِرارُکُمْ وَاَغنیائُکُمْ بُخَلائُکُم وَاُمُورُکُم اِلٰی نِسائِکُمْ فَبَطْنُ الاَرْضِ خَیْرٌ لَکُمْ مِنْ ظَهْرِها*. وامام حسین (ع) نیز شورا را امضاء فرموده، درنامه‌ای بتوسط مسلم‌بن عقیل به‌کوفیان نوشته: *وَاِنّی باعِثٌ اِلَیْکُمْ اَخِی وَابْنَ عَمِّی وَثِقَتِی مِنْ اَهْلِ بَیْتِی مُسْلِمِ بْنِ عَقِیلٍ فَاِنْ کَتَبَ اِلَیَّ اَنَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ رَأْیُ مَلاٴِکُمْ وَذَوِی الْحِجیٰ وَالْفَضْلِ مِنْکُمْ عَلیٰ ما قَدَّمَتْ بِهِ رُسُلُکُمْ وَ*

قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ فَإِنِّي أَقْدِمُ إِلَيْكُمْ وَشِيكاً إِنْشاءَ اللّٰهُ. یعنی من برادر و پسر عمم و مورد وثوقم از میان اهل بیتم مسلم بن عقیل را بسوی شما فرستادم اگر او نوشت که رأی اشراف و خردمندان و اهل فضیلت از شما باین مطلبی که فرستادگانتان پیشنهاد میکنند اجتماع نموده‌اند و در نامه‌های شما خواندم در آنصورت بزودی بسوی شما میآیم انشاءالله و مخفی نماند اشخاص فاسد وبدسابقه حق‌دخول درشوری‌ندارند . چنانکه حضرت امیر (ع) راجع به‌معاویه فرموده : وَأَيُّ مَدْخَلٍ لِمُعاوِيَةَ فِي الشُّوْرىٰ وَهُوَ مِنَ الطُّلَقاءِ یعنی معاویه‌را چه‌رسد که درشوری داخل شود درحالیکه او از طلقا میباشد یعنی از مشرکین جدید الاسلامی که رسول خدا ایشان را در فتح مکه آزاد کرد و حضرت علی (ع) چون ابودرداء و ابوهریره از طرف معاویه به‌رسالت‌آمدند بایشان فرمود : "وَالْواجِبُ فِي حُكْمِ اللّٰهِ وَ حُكْمِ الْإِسْلامِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ ما يَمُوتُ إِمامُهُمْ أَنْ لا يَعْمَلُوا عَمَلاً " وَ لا يُحْدِثُوا حَدَثاً " وَ لا يُقَدِّمُوا يَداً " وَ رِجْلاً " وَ لا يَبْدَؤُا بِشَيْءٍ قَبْلَ أَنْ يَخْتارُوا لِأَنْفُسِهِمْ إِماماً " یعنی در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمین واجب استکه بعد از موت زمامدارشان عملی انجام ندهند و کاری نکنند و دست وپائی پیش نگذارند و به‌هیچ چیزی اقدام نکنند قبل ازآنکه برای خودشان زمامداری انتخاب‌کنند یعنی‌انتخاب زمامدار ازهرکاری مقدم و واجب‌تر است .

برای ایجاد حکومت اسلامی بیداری لازم است

صدها سال است که حکومتی خداپسندانه برای مسلمین نبوده و زمامداران نااهل و یا دول استعمارگر ممالک اسلام را متصرف و یا تجزیه و قبضه کرده‌اند و با ایجاد مذاهب متفرقه مسلمین را بجان یکدیگر انداخته و بنامهای مذهبی به‌تعصب وادارشان کرده و از حقایق اسلام دور نموده و عظمت واُبهّت‌ایشان را ربوده‌اند چنانچه‌خدا درسورهٔ انفال آیهٔ ۴۶فرموده "وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ" یعنی ای مسلمین با یکدیگر نزاع نکنید که سست شوید وعظمت و بزرگی شما برود. و درسورهٔ قصص آیهٔ ۴ و سایر آیات رمز تسلـط فرعونها را بیان کرده که مردم را به تفرقه (شیعه شیعـه) یعنی دسته‌دسته‌کرده وهردسته‌وطایفه را ضعیف شمرده و فرموده: إِنَّ فِرْعَوْنَ علا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا "يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ." یعنی حقیقت این است که فرعون در زمین سرکشی‌کرد و اهل زمین را شیعه شیعه نمود و هر طائفه از آنانرا ضعیف‌شمرد

که اطفالشان را ذبح وزنانشان راگذاشت ؛ برافرعون ازمفسدین بود . مسلمین باید ازکلام خدا عبرت گیرند و تفرقه و نفاق میان خود را برطرف سازند و جلو گویندگان بدگو را بگیرند تا وسیله برای آقائی مستعمرین نباشند زیرا کاردول استعماری (فَرِّقْ تَسُد) یعنی "تفرقه انداز و آقائی‌کن" میباشد . هرکس چه مرشد و چه دانشمند خواست آقائی کند عده‌ای از مسلمین را جدا کرد بنام مکتب و یا مذهبی و از جامعهٔ اسلامی دور کرد و جامعه را تبدیل به هیئتها و محفلها و تکیه‌ها و خانقاهها نمود . امیرالمؤمنین (ع) در نهج‌البلاغه خطبهٔ ۱۲۵ فرموده "فَاِنَّ یَدَاللّٰهِ عَلَی الْجَماعَةِ وَ اِیّاکُمْ وَالتَّفْرِقَةَ فَاِنَّ الشاذَّ مِنَ النّاسِ لِلشَّیطانِ کَما اَنَّ الشاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ اَلا مَنْ دَعی اِلیٰ هٰذَا الشِّعارِ فَاقْتُلُوهُ وَلَوکانَ تَحْتَ عِمامَتی هٰذا" یعنی بحقیقت دست خدا بر سر جماعت است ، از تفرقه پرهیز کنید زیرا مردم اندک بهرهٔ شیطان است چنانکه گوسفند اندک مال گرگ است ، آگاه و بیدار باشید هرکس به تفرقه دعوت کند او را بکشید و اگرچه خود من باشم . و از پیغمبر اکرم نقل شده که‌فرمود "مَنْ اَرادَ اَنْ یُفَرِّقَ اَمْرَ هٰذِهِ الْاُمَّةِ وَ هُوَ جَمیعٌ فَاضْرِبُوهُ بِالسَّیفِ کائِناً ماکانَ" یعنی هرکس بخواهد درمیان امت من تفرقه بیندازد با شمشیر ، اورا بزنید . متأسفانه بنام امام وارادت بحضرت علی که خود از تفرقه بیزار است وخود در نماز جماعت خلفا حاضر بوده و اقتدا میکرده و دختر خود ام‌کلثوم را بخلیفهٔ دوم تزویج‌نموده ، چنان تفرقه بین مسلمین انداخته‌اند و بنام دوستی دروغی ، غیر خودرا دشمن آنحضرت می‌شمرند که اصلاح آن ممکن‌نیست تاجائی‌که فرعونهای زمان‌ما با همدستی مقدسین هرکس‌بخواهد

مردم‌را بیدارکند وازچنگ ایشان برهاند او را بدنام و مردم را بهاوبدبین میکنندوهزاران تهمت بهاو میزنند تا مردم بهاو نزدیک نشوند. چنانکه در سورهٔ مؤمن آیهٔ ۲۷ بیان شده که چون حضرت موسی برای بیداری مردم قیام‌کرد فرعون می‌گفت‌ای‌مردم، موسی دین شما را نبرد. "وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ" یعنی بگذارید من موسی را بهقتل برسانم زیرا که میترسم دین شما را عوض کند و یا در زمین فساد نماید. چنانکه نویسندهٔ این اوراق بهمین تهمت گرفتار شده زیرا در تهران همه هفته با سخنرانی‌ها مردم‌را بحقائق‌قرآنی و وحدت اسلامی و دفع خرافات مذهبی دعوت‌کردم تا شاید ایشانرا ازچنگ استعمار داخلی وخارجی برهانم. یهودیان ودولت هویدای بهائی که باشارهٔ غیبی یهود کار میکرد با تهمتهای ناروا مردم و روحانیون‌حرفه‌ای را علیه‌من تحریک کرد تا جائیکه مرا بدنام و دشمن‌دین و عَدُوّ امیرالمؤمنین (ع) معرفی کردند با اینکه پیرو حقیقی و دوست‌واقعی آن حضرت میباشم و مرا از رفتن بهمسجد و منبر ممنوع کردند و عده‌ای از اراذل و اوباش عوام را وادار کردند که منزل مرا فراگیرند و کتابهای مرا حتی پس‌ازچاپ سانسور وتوقیف‌کردند که هنوز در توقیف است ولی‌تفسیر مرا بنام‌دیگری باتصرفاتی اجازهٔ‌چاپ و نشر دادند. و حتی تحریک‌کردند که روضه‌خوانها در منبر از من بدگوئی کنند و کسانی‌که اصول دین خود را نمیدانستند بر من رد بنویسند و کتابهای فحاشی را پی در پی با اجازهٔ رسمی دولت علیه من چاپ نمودند و تعدادی از کتب خطی از تالیفاتم را

سرقت کردند . پس چنانکه ملاحظه نمودید حکومتهای کنونی رفتارشان ضد اسلام وبرخلاف مروت وانصافست . پس‌مسلمین یا باید حکومت آنانرا قبضه ویا حکومتی را بوجود آرند طبق کتاب خدا و سنت رسول . اشکال این‌است که مسلمان آگه از اسلام بسیار اندکست .

حکومت اسلامی باید طبق کتاب خدا باشد

خدای عز وجل در قرآن امر کرده که در هر امری باید تابع قرآن و سنت رسول باشند اما راجع به‌قرآن در سورهٔ اعراف آیهٔ ۳ فرموده: "اِتَّبِعُوا ما اُنزِلَ اِلَیکُمْ مِن رَبِّکُم" یعنی آنچه را که از جانب پروردگارتان نازل شده، پیروی‌کنید ودرسورهٔ زمر آیهٔ ۵۵ فرموده "اِتَّبِعُوا اَحْسَنَ ما اُنزِلَ اِلَیْکُمْ مِن رَبِّکُم" یعنی بهترین چیزی که از پروردگارتان نازل شده پیروی نمائید . و اما راجع به‌سنت و روش رسول‌خدا (ص) در سورهٔ احزاب آیهٔ ۲۱ فرموده "لَقَدْکانَ لَکُمْ فِی رَسولِ اللّٰهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ" یعنی حقیقت این است‌که برای شما کسانی‌که امید به‌خدا و روز جزا دارد لازم است تاءسی و اقتدا به‌رسول‌خدا کند و او را الگو و سرمشق نیکو برای همهٔ مسلمین قرار داده و مکرر فرموده "اَطِیعُوا الرَّسُولَ" وفرموده "فَاِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّٰهِ وَالرَّسُولِ" که حضرت‌علی (ع) در عهدنامه‌ای که برای مالک اشتر نوشته و در نهج‌البلاغه

نیزآمده‌فرموده: "فَالرَّدُّ اِلَی اللّٰهِ، اَلاَخذُ بِمُحکَمِ کِتابِهِ، وَالرَّدُّ اِلَی الرَّسُولِ، اَلاَخذُ بِسُنَّتِهِ الجامِعَةِ غَیرِالمُفَرِّقَةِ" که فرموده سنتی که باعث اتحاد و رافع تفرقه است. پس مسلمین اگر بخواهند بهمان عظمت و حکومت و استقلالی برسند که رسول خدا بدست مهاجر و انصار ایجاد کرد باید فداکاری زیاد کنند. رسول خدا با نبودن وسائل و نه یار و یاور بتدریج بایجاد وسائل پرداخت و حکومتی فراهم کرد که تمام دول با قدرت روی زمین آنسروز را تحت‌الشعاع قرارداد وازهمه جزیه گرفت. باید کیفیت و چگونگی آن‌حکومت را از رسول خدا و اصحابش یاد گیرند اگر خواهان سعادت و عزتند.

انتخاب امام و تشکیل حکومت اهم واجباتست

امیرالمؤمنین (ع) چنانکه درهشتم بحار و کتاب حکومت دراسلام ص۷۲میباشد. فرموده "وَالواجِبُ فِی حُکمِ اللّٰهِ وَ حُکمِ الإِسلامِ عَلَی المُسلِمِینَ بَعدَ مایَمُوتُ إِمامُهُم اَو یُقتَلُ ضالّاً کانَ اَومُهتَدِیاً" مَظلوماً "کانَ اَوْ ظالِماً" حَلالُ‌الدَّم اَوْ حَرامُ‌الدَّمِ اَنْ لایَعْمَلُوا عَمَلاً " و لایُحدِثُوا حَدَثاً " وَ لایُقَدِّمُوا یَداً " وَرِجلاً "ولایَبدَؤُا بِشَیءٍ قَبلَ اَن‌یَختارُ والِاَنفُسِهِم إِماماً "عَفِیفاً" عالِماً " وَرِعاً " عارِفاً " بِالقَضاءِ وَالسُّنَّةِ یَجمَعُ اَمرَهُم وَ یَحکُمُ بَینَهُم وَ یَاخُذُ لِلمَظلُومِ مِنَ‌الظّالِمِ حَقَّهُ وَیَحفَظُ اَطرافَهُم " تا آخر یعنی در حکم خدا و حکم اسلام بر

مسلمین واجب استکه پس از موت زمامدارشان و یا قتل او، چه آن‌زمامدار فوت شده اهل هدایت باشد و چه گمراه، مظلوم باشد و یا ظالم، خونش حلال باشد و یا حرام که عملی انجام ندهند و کاری نکنند و دست وپائی را برندارند. پیش از آنکه برای خود و اجتماعشان امام عفیف دانشمند پارسائی که آشنا بقضاوت و سنت اسلام باشد انتخاب کنند که بحکومت پردازد وامرایشانرا جمع کند وبین‌ایشان فرمان‌دهد و حق مظلوم را ازظالم بگیرد وسرحدات آنانرا حفظ نماید. خواننده‌دقیقا" کلام حضرت را ببیند که حضرت نصب زمامدار را از هرکاری واجب‌تر دانسته و مقصود حضرت از امام، امام معصوم نیست زیرا فرموده ظالم باشد و یا مظلوم، چون ازدنیا رفت برمردم واجب استکه‌کاری نکنند واول امام و زمامداری برای‌خودشان معلوم کنند و بعد به‌کارهای واجب دیگر بپردازند باضافه در لغت عرب بهر زمامداری امام گفته میشود و بهر پیشوا نیز امام گفته میشود خصوصا به‌پیشوای سیاسی و زمامدار حکومت اسلامی. به‌خدا قسم اگر در کتب دینی نبود مگر همین یک حدیث جا داشت که مسلمین بیدار شوند و اهمیت انتخاب زمامدار صالح را بفهمند، اما افسوس مردم منافق و یا جاسوس احادیثی ضد قرآن بنام رسول خدا و بنام امامان ساختند و در کتب حدیث شیعه و سنی منتشر نمودند که فلان امام فرموده شما در امر حکومت قیام نکنید تا منتخب الهی بیاید. و مردم را معطل گذاشتند تا انتخاب زمامدار بدست اشرار و کفار افتاد و پست و بی‌عفت‌ترین مردم بر مسند حکومت در ممالک اسلامی تکیه زده و معادن زرخیز اسلام‌را بدست

بیگانگان دادند. و لذا در تاریخ آمده که مسلمین صدر اسلام همانروزی که رسول‌خدا وفات‌کرد فوری بانتخاب پرداختند ونخواستند یکروز بی‌جماعت و بی‌حکومت بمانند و پراکندگی به‌خود راه ندادند. انتخاب امام عادل‌که جلو فساد را بگیرد از هر واجبی واجبتر است. زمامداری بر مسلمین مقام بزرگی‌است وهرکس لائق این مقام نیست. این امانت بزرگی که خدافرموده بدست اهلش بسپرید. درسوره‌ٔ نساء آیه‌ٔ ۵۸ فرموده "إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّٰهَ نِعِمَّا " يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ سَمِيعًا " بَصِيرًا " یعنی خدا شما را امر میکند که امانتهارا بهاهلش ردکنید و چون میان مردم فرمان میرانید بعدالت‌برانید زیرا خدا شما را بخوبی پند میدهد چون خدا شنوا و بینا است. انتخاب زمامدار صالح تعیین راه و سرنوشت مردم است براه صلاح و عدالت و اگر زمامدار غیرصالح روی کار آید موجب انحراف مردم و تعیین سرنوشت‌آنان است براه‌خیانت وفساد. رسول‌خدا فرمود "اَلنَّاسُ عَلَىٰ دِينِ مُلُوكِهِمْ " مردم به‌دین وآئین سلطانند، اگر عادل شد عادل میشوند و اگر فاجر شد به راه فجور وبدبختی‌میروند چنانکه‌در سوره‌ٔ طٰه فرموده "مَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَىٰ " تعیین‌زمامدارصالح متدین موجب اجرای قوانین اسلام است و رسول خدا آنرا ستون خیمه‌ٔ دین قرار داده و بر هر مسلمانی واجب‌نموده طبق روایات بسیاری ازجمله در وسایل الشیعه باب اول حدیث ۳۵ حضرت امیر (ع) فرمود "دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ خَمْسٌ وَعَلَىٰ هٰذِهِ بُنِيَ الْإِسْلَامُ أَوَّلُهَا الصَّلَاةُ ثُمَّ الزَّكَاةُ ثُمَّ الصِّيَامُ ثُمَّ الْحَجُّ ثُمَّ الْوِلَايَةُ وَهِيَ خَاتِمَتُهَا وَالْحَافِظُ لِجَمِيعِ

الفَرائِضِ وَالسُّنَنِ . " یعنی ستونهای اسلام پنج است اول آن نماز سپس زکاه ، سپس روزه ، سپس حج ، سپس ولایت و تولیت امور امت که خاتمهٔ آنها و نگهبان تمام واجبات و سنن است . ملاحظه فرمائید حضرت امیر ولایت و تولیت امور را مجری و نگهبان تمام قوانین اسلام دانسته . زمان ما امور اسلامی از جهاد و اجرای حدود و نهی از منکرات اجرا نمیشود چرا؟ زیرا مُجری نداریم . و در حدیث ۲۵ همـان باب رسول خدا (ص) میفرماید : "اَیُّهاالنّاسُ اِنّه لانَبِیَّ بَعْدِی وَ لااُمَّةَ بَعْدَکُم اَلا فَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ صَلُّوا خَمْسَکُمْ وَ صُومُوا شَهْرَکُم وَ حَجُّوا بَیْتَ رَبِّکُمْ وَ اَدُّوا زَکاةَ اَمْوالِکُمْ طَیِّبَةً بِها نُفُوسُکُمْ وَ اَطِیعُوا وُلاةَ اَمْرِکُم تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّکُم " یعنی ای مردم پس از من پیمبری و پس ازشما امتی نیست ، آگاه باشید و پروردگار خود را بندگی کنید ونمازپنجگانه را بخوانید و ماه رمضان را روزه بگیرید و خانهٔ پروردگارتان را حج کنید و زکاه اموالتان را بدهید تا پاکیزه شوید و والیان امر و فرمانداران خود را اطاعت کنید تا داخل بهشت پروردگارتان شوید و هرکجا در احادیث از امام عادل ویا امام ظالم گفته شده مقصود همان زمامدار است و هرگاه خدا بدی قومی‌را خواست وقتی بود که ایشان بد شدند و برای‌خود والی‌صالحی انتخاب نکردند چنانکه در سورهٔ رعد آیهٔ ۱۱ فرموده "اِنَّ اللّهَ لایُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِم وَاِذا اَرادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءاً " فَلامَرَدَّ لَهُ وَما لَهُم مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ"یعنی خدایتعالی تغییر نمیدهد سرنوشت قومی را تا آنان خود را تغییر دهند . و چون خدایتعالی برای قومی بدی خواهد بـرای خواست خدا مورد ردی نیست و برای آنان از جانب خدا والی و سرپرستی

نیست . مقصودآنکه نبودن والی‌صالح موجب‌غضب‌الهی است زیرا درصورت نبودن زمامدار صالح تمام احکام اسلام تعطیل امر بمعروف نهی از منکر اجرای حدود حفظ سرحدات وحفظ منابع ثروت و معادن اسلامی بدون وجود زمامدار صالح میسر نیست و حتی مانند زمان ما که زمامدار اسلامی وجود ندارد اکثرمردم مقید به‌خواندن نماز هم نیستند ولی نزاع در خلافت‌علی (ع) و عمر هنوز باقی است نزاع در خلافت ، مسلمین را ضعیف و پریشان و بهم بدبین و عالم اسلام را سوق باسیری اجانب داده و باعث ذلت و زوال‌آقائی‌شده و عالم‌نمایان‌خیانت‌پیشه ، کتابها در چنین موضوعات‌مضره مینویسند ولی از خداپرستی و تشکیل حکومت انسانی خبری نیست .

ایجاد عدالت اجتماعی وظیفهٔ عموم است

خدایتعالی تمام رسولان و سفیران خود را فرستاده برای تحریک مردم بهایجاد عدالت اجتماعی و اجرای آن . در سورهٔ حدید آیهٔ ۲۵ فرموده "لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ" یعنی حقیقت این استکه ما رسولان خود را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم بعدالت قیام‌کنند . درسورهٔ نساء آیهٔ ۱۲۵ فرموده "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ

بِالْقِسْطِ" یعنی ای مؤمنین قیام کنندگان بعدالت باشید . در این آیات خدا همهٔ مردم و مؤمنین را موظف نموده برای قیام بعدالت نه فقط زمامداران و یا دانشمندان را مردم باید طبق این آیات برای بدست‌آوردن وسائل اجرای عدالت که بهترین وسیله برای آن وجود زمامدار عادل است اقدام کنند . درنهج‌البلاغه خطبهٔ ۲۱۵ فرموده (*بزرگترین حقی که خدا واجب کرده حق والی و زمامدار است بر افراد ملت و حق افراد ملت است بر والی*) . یعنی حقی است طرفینی و آن حق واجبی است که خداوند برای هریک از آنان بر دیگری قرار داده و بهآن نظم و الفت ایشانرا مرتب‌نموده و دین ایشان را بهاین واسطه عزیز گردانیده و اصلاح ملت نمیشود مگر به اصلاح والی و والی اصلاح‌نمیشود مگر بهصدق و استقامت ملت . هرگاه ملت ادانماید حق والی‌را و والی حق‌ملت را ادا نماید بهنتایج خوبی برسند :

۱ــ حق میانشان عزیز گردد .

۲ــ راههای هدایت معتدل شود .

۳ــ علائم دادرسی و عدالت هویدا شود .

۴ــ قوانین الهی اجرا گردد .

۵ــ زمان با اهلش سازگار باشد .

۶ــ بهبقاء دولت و حکومت امید باشد .

۷ــ دشمنان استقلال مأیوس شوند .

و اگر ملت از امر والی و زمامدار تمرد کند و والی بر ملت خود ستم روا دارد مفاسد ذیل آشکار گردد :

۱ــ اختلاف کلمه و پراکندگی ظاهر شود .

۲ــ نشانه‌های ظلم و پرچمهای ستم آشکار گردد .

۳ــ اشتباهات و مفاسد دینی زیاد گردد .

۴ــ قوانین الهی متروک ماند .

۵ــ طبق هوی و هوس کارها انجام شود .

۶ــ فرمان الهی تعطیل گردد .

۷ــ غرض و مرض‌ها زیاد شود .

۸ــ برای پایمال‌شدن حقوق وحشتی نباشد .

۹ــ از انجام بزرگترین عمل باطل خوفی نماند .

۱۰ــ نیکوکاران زبون و بدکرداران عزیز شوند .

۱۱ــ مؤاخذه و عذاب الهی شدید گردد .

پس فرمود برشما باد نصیحت یکدیگر در اداء حق و بخوبی یکدیگر را یاری نمائید . و در خطبهٔ دیگر فرموده "اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ لِی عَلَیْکُمْ حَقّاً وَلَکُمْ عَلَیَّ حَقٌّ . . . " تا آخر . یعنی ای مردم برای من برشما حقی و برای شما برمن حقی است . حق شما برمن این‌است که شما را پند گویم و بیت‌المال شما را به‌عدالت تقسیم کنم و به‌دانش خود ، شما را از نادانی برهانم و مؤدب سازم و اما حق من بر شما آنست که به‌بیعت من وفا کنید و درحضور و غیاب من خیر مرا تذکردهید وهروقت شمارا بخوانم اجابت کنید وهنگام فرمان اطاعت نمائید .

چون بیان‌شدکه ایجاد حکومت باید طبق کتاب خدا و سنت رسول

باشد اکنون باید سنت و روش رسول‌خدا در اینجا روشن گردد . باضافه بر مردم واجب است به رفراندم و با تظاهرات و یا بهرطریقی سعی کنند تا حاکم عادل و حکومت اسلامی را بوجود آورند وامیرالموءمنین (ع) درنهج البلاغه فرموده "إِنَّهُ لا بُدَّ لِلنّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بِرٍّ أَوفاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمارَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيها الْكافِرُ وَيُبَلِّغُ اللّهُ فِيهَا الأَجَلَ وَيَجْمَعُ بِهِ الْفَيْءَ وَيُقاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتّى يَسْتَرِيحَ بِرٌّ وَيُسْتَراحُ مِنْ فاجِرٍ" یعنی برای‌مردم ناچار امیری‌لازم است نیکوکار و یا نابکار که درحکومت او موءمن به‌عمل‌خود پردازد و کافر در آن زندگی‌کند وعمرش را بپایان رساند که مالیات بوسیلهٔ او جمع گردد و با دشمن به‌واسطهٔ او قتال شود و راهها بواسطهٔ او امن گردد و از قوی حق ضعیف گرفته شود تا نیکوکار به‌آسایش برسد و از دست نابکار آسودگی حاصل آید .

کیفیت ایجاد حکومت به‌دست رسول خدا (ص)

رسالت محمد (ص) یک رسالت دینی و دنیائی ونهضت اجتماعی و انقلابی بود ، برای ایجاد عدالت و اقتصاد همگانی گرچه بسیار رنج دید ولی به‌همت خود و اصحابش این کار را به‌آخر رسانید باید مسلمین زمان ما مانند او واصحابش‌کوشش و پایداری کنند و متحمل هرگونه صدمات وزحمات

گردند تا به‌آن دولت و حکومت برسند باید راهنمائی و یا راهنمایانی‌مانند اودلسوز وخیرخواه جامعه ودرصفات نیک مانند صداقت وقناعت و فداکاری و امانت و عدالت و مراعات و مساوات و یگانگی قیام کنند و ابتدا بطور ملایمت وبلکه مخفیانه تشکیلاتی بوجودآورند و اولا" بیداران را بدورخود جمع و خفته‌ها را بیدار سازند و مراحلی که رسول خدا پیموده و قدم‌هائی که او برداشته بردارند زیرا مسلمین‌امروز درخواب غفلت و پراکنده وازحال هم بی‌خبر و دارای عقائد باطله و شرک میباشند و برای حصول و وصول به هدف باید اول توجه به‌غیرخدا را ازدل بیرون کنند و دین و توحیدخالص را مانند صدر اسلام بپذیرند و پنج قدمی که‌رسول خدا برداشته تابحکومت برسند: قدم اول دعوت. قدم دوم هجرت. قدم سوم بیعت و اخوت. قدم چهارم ابراز عدالت. قدم پنجم، تشکیل حکومت. ما این پنج قدم را از مدارک معتبره ذکر می‌کنیم و اگر برای مسلمین اقدام فوری ممکن‌نباشد باید آگاه باشند تا وقت فرصت بدست آید و قیام و اقدام نمایند.

قدم اول ــ دعــوت

رسول خدا (ص) چون به‌دعوت شروع کرد خود یکنفر بود و از رفتن راه حق برای قلت افراد نترسید پس بتدریج افراد را به‌یکتاپرستی و توحید حقیقی آشنا کرد بطور مخفیانه. امروزه شرک مردم ما اگر بدتر از زمان جاهلیت نباشد بهتر نیست زیرا اولا" مشرکین جاهلیت قبل‌از اسلام راهنمائی مانند قرآن نداشتند زمان ما با وجود قرآن. مدعیان اسلام به

اخبار ضد قرآن رو آورده و مبتلا به‌عقائد شرکیه شده‌اند . ثانیا " مشرکین جاهلیت چون دعوت به‌توحید شدند پذیرفته و از عادات و عقائد خرافی محیط خوددست‌برداشتند ولی زمان ما طرفداران خرافات ، چنان تعصباتی به‌طرفداری ازمذهب‌واولیاء وبزرگان به‌خیالات خود دارند که بیداری‌ایشان بسیار بعید است . ثالثا " مشرکین جاهلیت امر خیر را از خدا میدانستند ویزدان‌را فاعل شرورنمی‌گفتند ولی زمان‌ما مرگ ومصیبت و بلاهارا به‌تقدیر خــدا و از او ولی شفا و برکت و خیرات را از ائمه و اولــیاء گذشته‌ٔ خــود میدانند . رابعا " مشرکین جاهلیت ملائکه و یا بتها و یا اشجاری‌که اهل عصیان نبودند شریک خدا در عبادت قرار می‌دادند ولی زمان ما مرشدان و بزرگان وعاصیان را درعبادت شریک خدای متعال قرار میدهند . خامسا " مشرکین جاهلیت درحال خوشی ملائکه و یا بتها را که مظاهر اولیاء می‌ـ دانستند می‌خواندند . اما در حال خوف و خطر و شدت فقط بخدا تــوجه داشتنــد و غیر او را نمی‌خواندند ولی زمان ما بعکس شده درحال خوف و شدت باولیاء و اقطاب و ائمه توجه می‌کنند پس اگر می‌خواهند موفق شوند برای بدست آوردن حکومت و عزت باید مانند موحدین صدر اسلام توحید خالص را فراگیرند تا مشمول عنایت خدا و فتح و ظفر الـهی را در آغوش گیرند . رسول خدا چون به‌دعوت شروع کرد عده‌ای از وجاهت و عنوان و تجارت و زندگی و کسب وکار و هم از عیال و اولاد و پدر و مادر خود دست برداشتند و دعوت را با تمام محرومیتها اجابت کردند ، اگر کسی بگوید چون مسلمین زمان‌ما زیادند احتیاج به‌دعوت نیست جواب اینست‌که اینان

چنانچه که خدا در آیهٔ ۲۴ سورهٔ آل‌عمران فرموده "وَ غَرَّهُمْ فِی دِینِهِمْ مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ" یعنی این مردم‌را افتراءاتی که‌بدین بسته‌شده مغرورگردانیده وموهوماتی‌را بنام‌دین پذیرفته‌اند واز دین و توحید خالص فرسنگها بدورند وافرادی مانند مهاجرین و انصار صدر اسلام یا نیست و یا ناپیدا است. امروز دعوت به‌اسلام واقعی بسیار لازم ولی سخت مشکل است، کسانی که بندگان مخلوق خدا را دست اندرکار خدا و مدیر جهان بدانند و برای عصیان خود صدها شفیع تراشیده‌اند چگونه میشود گفت طالب هدایتند. رسول‌خدا ابتدامخفیانه دعوت‌کرد وعدهٔ قلیلی ازمردمان راستگو وصحیح‌العمل چون حضرات خدیجه و علی‌بن ابیطالب و زیدبن حارثه و ابوبکر و جعفراورا اجابت‌کردند تاآنکه خدا بهاو وحی کرد "فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ" یعنی آنچه را ماموری آشکار کن و از مشرکین اعراض نما یعنی بهایشان اعتنامکن و رو در رو مشو و جدال مکن پس چون دعوت‌او آشکارشد اصحابش اذیت وآزار بسیار دیدند وخود رسول‌خدا از خانه که خارج می‌شد اطفال و ولگردان بتحریک مشرکین بر او سنگ پرتاب میکردند و از ضربات سنگ سر و صورت و قدمهای او پر از خون میشد و خاکستر و شکنبهٔ شتر پراز کثافت بر سر او می‌ریختند و بر راه او خار می‌ریختند تا پای او مجروح‌گردد وگاهی چنان ماءیوس و افسرده و مغموم می‌شد که می‌خواست جان خود را از کف بدهد، خدا مکرربه‌او وحی کرده "لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ" برایشان غصه‌مخور، محزون مباش، در تنگی و فشار مباش شاید جان خودرا از کف بدهی. تا اینکه مردان شجاعی مانند حمزه و جعفر وعمر

و سعد وقاص وعبدالرحمن‌بن‌عوف تا چهل‌نفر اسلام آوردند . عمر که مردی بلندقامت ودارای صدای‌رسا بود آمد ، رسول‌خدا و اصحاب او را دعوت‌کرد که به‌هیئت‌اجتماعی به‌مسجدالحرام برای‌نمازجماعت بروند ، چون بمشرکین برخوردند عمرگفت هرکس به‌محمد (ص) ایرادی واعتراضی‌دارد بمن‌مراجعه کند زیرا من امروز مسلمان شده‌ام ، مشرکین ناراحت شدند ، با اینحال تـا توانستند به‌ضعفاء مسلمین فشار آورده و مورد شکنجه و آزار قرار دادند ، هرکس مسلمان‌میشد ازفامیل و کسان خود طرد می‌شد ، بلال را مقابل‌آفتاب سوزان مکه به چهارمیخ کشیدند ، مولای او باو می‌گفت اگر دست از اسـلام برنـداری تو را هلاک می‌کنم او خود را برای مرگ آماده می‌کرد ، تا آنـکه ابوبکررفت و با پول خود او را خرید و آزاد کرد . دو زن بنام لبینه و زنیره مسلمان‌شدند آنها را با شلاق چنان زدند که بدنشان خون‌آلوده شد ، بـاز دست از توحید برنداشتند . زن دیگری بنام غزیه مسلمان شد و مردم را تبلیغ به‌اسلام می‌کرد ، مشرکین او را ربودند و به‌کاروانی سپردند که او را بالای شتری باطناب ببندند واز مکه خارج سازند وآب و غذا به‌او ندهند تا بمیرد ، زن دیگری بنام سمیه که کنیز ابوجهل بود چون مسلمان شد همه روزه مورد ضرب‌شلاق ابوجهل بود تا تمام بدنش مجروح و خون‌آلوده‌گردید و نیـروی حرکت نداشت . ابوبکر مطلع شد خواست او را بخرد وآزاد کند ، هرقدر قیمت او را بالا برد ابوجهل قبول نکرد تا آنکه روزی ابوجهل آنزن را درمقابل مجمع‌قریش‌آورد وبا او اتمام‌حجت کرد که اگر از اسلام‌برنگردد اورا به‌قتل رساند چون از اسلام برنگشت نیزه‌ای بر سینهٔ او چنان زد که

از پشت او سردرآورد و شهید گردید این حال زنان بود و اما مردان چه رنجها کشیدند ، حارث فرزند حضرت خدیجه را در مسجدالحرام در حال سجده شهید کردند تا جائی‌که مسلمین جرئت نکردند در کنار خانهٔ کعبه جمع شوند و در بیابان می‌رفتند و دور هم جمع می‌شدند برای نماز جماعت یا اینکه هرکس هرمذهبی داشت در مکه آزاد بود اما مسلمین آزاد نبودند زیرا ادیان دیگر مزاحم منافع اهل مکه نبودند و به دکانداران شرک ضرر نداشت ولی توحید خالص مزاحم دکانداران شرک بود عینا " مانند زمان ما که در تهران خانقاهها و هیئتها و کلیساها همه آزادند ولی ما که توحید قرآن را بیان می‌کردیم غوغا برپا شد و بر ما هجوم کردند و خانه و لانهٔ ما را بههم زدمد و حتی فتوای قتل ما را صادر کردند ، در مکه مرد مسلمان جرات‌نداشت ازخانه بیرون‌آید ، ابوذر چون‌مسلمان‌شد آنقدر سنگ ببدنش زدند که خون‌آلود شد و ازحال رفت و خیال کردند مرده ، او را رها کردند چون شب شد ابوبکر رفت و از میان کوچه نجاتش داد و بمنزل برد . خَبّاب بن اَرَتّ کهمردی ثروتمند و آهن‌فروش بود چون مسلمان شد ، مشرکین برای او آتشی افروختند و او را بهآتش کشیدند که کمر او سوخت و تا پنجاه سال دیگر آخرعمرش چنان‌مجروح‌بود که خون وچرک ازاو می‌آمد . آنقدر اصحاب رسول خدا را اذیت کردند که خَبّاب گفت بهرسول‌خدا عرض‌کردم آیا خدا را برای فرج و نجات ما نمی‌خوانی ؟ روی حضرت سرخ شد و فرمود کسانی را قبل از شما با شانه‌های آهنی گوشت و پوست و استخوانشان را شانه کردند و اَرّه بر فرقشان گذاشته و پاره پاره کردند و باز از دین خود منصرف‌نشدند

و البته خدا دین خود را یاری خواهد کرد تا آنکه از کسی جز خدا نترسند و این خَبّاب ششم فردی بود که مسلمان شد . بهرحال اصحاب رسول خدا ماذون نبودندکه ازخوددفاع کنندو بشدت وسختی میساختند ومیسوختند تا سال پنجم بعثت شد و مأمور به هجرت شدند . روش و سنت رسول خدا در این سالها عدم تعرض و عدم تلافی و مأمور به صبر و مسالمت بود طبق آیهٔ "لَکُمْ دِینُکُم وَلِیَ دِینِ" تا نوبت هجرت شد .

قدم دوم ــ هجرت

چون اذیتکفار وحملاتشان زیادشد وقدغنکردندکسی بمسلمانان چیزی نفروشد و چیزی نخرد و وصلت ننماید ، زندگی و اقتصاد مسلمین تنگشد ، رسولخدا فرمود هر مسلمانی میتواند هجرت کند و بهمکانآزادی برود ، عدهای از مسلمین مخفیانه از راه دریا بطرف مملکت مسیحی حبشه فرارکردند و عده دیگر بجای دیگر و خود رسولخدا با عدهای درمحاصره در دره وکوه شعب ابوطالب بودند تا سه سال و کفار مانع از وصول آب و طعام بهاشان بودند و با کمال سختی در شعب بهزندگی خود ادامه دادند تا پوست بدنشان بهاستخوانشان چسبید و کسیکه میتوانست بهمهاجرین و یا بهمحصورین کمکمالی بدهد دو نفر بودند یکی خدیجه که تمام اموال خود را صرف کرد و دیگری ابوبکر که تجارتش ازبین رفت و حضرت خدیجه در اثر رنج بسیار ازدنیا رحلتکرد و چون رسول خدا از شعب ابیطالب بیرون آمد مشرکین تصمیم بر قتل او گرفتند و بالاخره ناچار با ابوبکر بسوی مدینه

هجرت نمود .

رسول خدا (ص) پس از مهاجرت اصحابش در مکه بود تا اینکه کسانی از اهل مدینه برای حج بمکه آمدند از آنجمله در سال ۱۲ بعثت ، دوازده نفر از اهل مدینه آمدند ، رسول خدا ایشانرا دعوت کرد و در عقبه که تنگهای میان مکه و منی بود با رسول خدا بیعت کردند و پیمان وفاداری بستند که رسول خدا بمدینه رود و او را مانند خود و خانوادهٔ خود یاری و حفظ کنند و از او دفاع نمایند . رسول خدا در مقابل درصورتیکه بپیمان خود وفاکنند بهشت‌را برای آنان ضمانت کرد ، پس از آن سال دیگر هفتاد و سه نفر از مدینه آمدند و بیعت کردند و رسول خدا را دعوت بمدینه نمودند و این بیعت ، بیعت حَرْب بود یعنی پیمان بستند که درصورتیکه دشمن علیه رسول‌خدا تَهاجُم کند با دشمنان او قتال کنند . رسول خدا بواسطهٔ این بیعت‌ها تشکیل امت میداد و معنی امت این استکه جامعه ای در مِحور واحد تشکیل گردد که در آن حسب و نسب و خون و طائفه وثروت و رَنگ و نژاد ملاک برتری نباشد و همه حتی مرد و زن از حقوق مساوی برخوردار باشند و بدنبال یک هدف جمع گردند و هرکس علم و تقوای او بیشتراست نزد خدا گرامی‌تر ولی در ظاهر با دیگران در حقوق مساوی‌است و این انقلابی بود که از هرانقلابی بزرگتر و عمیق‌تر بود زیرا تمام‌امتیازات قومی و عشیره‌ای و رسوم قبیله‌ای و عقائد خرافی ازبین می‌رفت پس کسانی که بمدینه مراجعت کردند اسلام را درآنشهر منتشر ساختند بطوری‌که اهل مدینه غیریهودیان این‌دعوت را پذیرفته وبرای رفع اختلاف و نزاع‌طوائف

مدینه، رسول‌خدا را دعوت بمدینه کردند و حتی یهودیان برای رفــع اختلافات همشهریان خود که سالها طول کشیده بود بمهاجرت رسول خدا بمدینه موافقت کردند زیرا دین محمد (ص) را دین خود فرض میکردند و لذا رسول خدا در سال ۱۳ بعثت بطرف مدینه پس از ماندن سه‌شبانه‌روز در غار ثور حرکت و هجرت کرد و چون وارد مدینه شد بین مهاجرین و انصارپیمان‌برادری وأُخُوّت بست‌که جامعهٔ اسلامی أُمّتِ واحده مانند برادر یکدیگر را معاونت نمایند و برای رفع اختلافات اهل مدینه و دفع مزاحمت یهودیان چون شهر مدینه شهر مستقلی بود و باید ساکنین آن از هر طایفه زندگی کنند و در تحت قانونی باشند لذا رسول خدا یک قانون اساسی که مشتمل بر ۵۲ اصل و مستخرج از قــرآن بود نوشت و این قدم قدم چهارم بود برای ابراز مساوات و عدالت و نشر اسلام.

قدم چهارم ــ ابراز عدالت و نشر دیانت

چون رسول خدا در مدینه ساکن شد برای معاشرت مسلمین باسایر ادیان آنجا قانونی‌نوشت که سراسرآن ابراز عدالت و حفظ حیثیت وحقوق جمیع طوائف مدینه‌بود درآن نوشته نام همهٔ قبایل را ذکرکردکه هیچکدام نباید موردستم شوند وهرقبیله باید مانع‌تجاوز افراد خود بر دیگران‌باشد وکسی نباید زیربار تعهدات سنگین پشت خم‌کند و اگر مسلمانی گرفتار شود باید همهٔ مسلمین برای رفع گرفتاری او بکوشند و اگر قتلی نمود که جنبهٔ جنایت نداشت، باید خونبهای مقتول را بدهند و اگر فردی‌از آنان ظلم و

یا جنایتی و یا تولید نفاق کرد باید مسلمین علیه او همدست شوند ، یکی از مواد آن این بود که یهودیان میتوانند آزاد باشند و مراسم دین خودرا حفظ نمایند و هیچیک از مسلمین و یهودیان مزاحم هم نباشند ولی برای دفع دشمن خارجی متحد باشند و دیگر اینکه در شهر مدینه که شهرمقدسی است نباید جنگ و جدال برپا کنند ، این مواد قانون ، عدالتی را دربر داشت که تمام قبائل از آن خشنود بودند و همه آنرا پذیرفتند ودرحقیقت پیمان سازشی بود با یهود و دیگران مشتمل بر حقوق متساوی مادامی که از طرف کسی نقض نشود ، رسول خدا پس از آن باطراف مدینه پرداخت و قبائل خارج مدینه را دعوت کرد و با هر قبیله پیمان اتحاد و دفع دشمن بست و هرقبیله که با مشرکین قریش هم‌پیمان بودند با محمد (ص) متحد شوند واز منافع پیمان مشرکین صرفنظرکنند و در عوض اهلیّت رفتن‌بهشت را پیداکنند وآیاتی‌که راجع به‌بهشت و نعمتهای آن بود برای آنان قرائت میکرد و قرآن دل آنان را تکان میداد و دعوت رسول خدا را اجابت می‌کردند ولذا مجتمع اسلامی و امت واحده که دارای عطوفت و عدالت و مساوات بود مورد استقبال مردم شد و روز بروز کثرت و شوکتشان افزوده میشد تا اینکه رسول خدا توانست تشکیل حکومت دهد و تجهیز قوا کند و جهاد نماید .

* * *

قدم پنجم ـ تشکیل حکومت

رسول خدا چون امت واحدی را بوجود آورد و عدالت و مساوات را میانشان برقرار کرد مأمور بجهاد با کفار و مشرکین و تشکیل حکومت اسلامی شد ، اما جهاد و حکومتی که بهامر خدا بوجود آمده باید با سایر حکومتها فرق بسیار و برتری داشته باشد چه از نظر زمامداری و چه از نظر تشکیلات لشکری وکشوری ما جهات امتیاز آنرا بطورفهرست بیان میکنیم :

امتیاز زمامدار اسلامی از سایر زمامداران

۱ـ خدای عزوجل اطاعت زمامداران غیراسلامی را حرام نموده ولی اطاعت زمامدار وفرماندهان اسلامی را واجب نموده . در سورهٔ نساء ، آیهٔ ۵۹ فرموده : " *یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ* . " یعنی ای مؤمنین خدا و رسول او و اولیالامر از خود را اطاعت کنید و اُولوالامر بهفارسی فرماندار را گویند و مقصود از اولیالامر در این آیه بقرینهٔ آیهٔ ۸۳ همین سوره و بدلیل روایات و مدارک دیگر فرمانداران کشوری ولشکری اسلام است که از طرف رسول خدا (ص) و یا از طرف زمامداران اسلامی تعیین شوند پس باید زمامداران وفرمانداران اسلامی مزیتی داشته باشند که اطاعتشان واجب شده و تالی تلو اطاعت خدا و

رسول گردیده.

۲ــ در حکومت اسلامی هر فردی از افراد ملت حق اعتراض و یا راهنمائی برای زمامدار ویا مأمورین او دارند و حتی میتوانند با او درامری نزاع و بلکه او را اگر به‌کتاب خدا و سنت رسول عمل نکرده عزل نمایند.

۳ــ در حکومت اسلامی زمامدار در نزاعها باید به‌قاضی شرع مراجعه‌کند ودرمحکمه حاضرشود و از خود حکمی صادر نکند چنانکه‌فرموده: "وَاِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّٰهِ وَالرَّسُولِ." در زمان‌خلفا وزمامداران اسلامی هرکسی اعتراضی‌داشت آزاد بود چه‌بسا کسانی‌که به‌خلیفه اعتراض می‌کردند و اواگر حق بود می‌پذیرفت. روزی خلیفهٔ دوم گفت اگر صداق زنانتان‌را زیاده از حد معمول کنید مازاد آنرا به بیت‌المال برمی‌گردانم. زنی اعتراض کرد که خدا در قرآن فرموده: "وآتَیتُم اِحْدیٰهُنَّ قِنْطاراً" "فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً" یعنی اگر بیکی‌از زنانتان پوست گاوی پر از طلا بعنوان صداق‌دادید چیزی ازآنرا مگیرید، خلیفه چون دید حق با اوست پذیرفت و از سخن خود صرفنظر کرد. روز دیگر که پارچه‌های بیت‌المال را تقسیم کرده بودند و بهرکس‌بقدر پیراهنی رسید، خلیفه از سهم خود و فرزندش پیراهنی دوخت و در بر کرد، چون قد او بلند بود پیراهن او از دیگران بلندتربود، به‌او اعتراض کردند که پیراهن خلیفه چرا زیادتر از پارچهٔ دیگران است. جواب داد آن زیادی از سهم فرزندم میباشد. یکنفر یهودی با حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) نزاع کرد راجع به زهی که در دست او بود و حضرت مدعی بود که زره از من است ولی از خود حکمی

صادر نکرد بلکه رجوع به‌قاضی و حکم شرع نمود . و هکذا . که در حکومت اسلامی باید بیان و قلم آزاد باشد .

۴ـ زمامدار اسلامی باید مانند یکی از فقراء اسلامی زندگی کند تا باعث دلجوئی ودلگرمی ایشان گردد . امام صادق (ع) فرمود : "یَنْبَغِی لِوَلِیِّ الْمُسْلِمِینَ اَنْ یَکُونَ فِی الْمَعاشِ کَواحِدٍ مِنْ فُقَرآءِ الْمُسْلِمِینَ" و توضیح این مطلب درشمارهٔ ۷ برتری حکومت اسلامی خواهد آمد .

۵ـ زمامدار اسلامی و هم قاضی باید عادل و امین باشد چنانکه درآیهٔ ۵۸ سورهٔ نساء راجع به‌عدالت و امانت حاکم اسلامی فرموده : "اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَماناتِ اِلی اَهْلِها وَاِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ . " رسول‌خدا فرمود : "سَبْعَةٌ یُظِلُّهُمُ اللّٰهُ تَعالی فِی ظِلِّ عَرْشِهِ یَوْمَ لاظِلَّ اِلّا ظِلُّهُ اِمامٌ عادِلٌ و شابٌّ نَشَأَ فِی عِبادَةِ اللّٰهِ الخ . " یعنی خدا هفت طائفه را در سایهٔ عرش سلطنت‌خود سایه افکند روزی‌که هیچ سایهٔ لطفی نیست جز سایهٔ لطف او ، اول امام و زمامداری‌که عادل باشد . دوم جوانی‌که درعبادت خدا نشو ونما نماید تا آخر . خدا ستمگران را لعن‌کرده و فرموده : "اَلا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الظّالِمِینَ" وستمگران را به‌راه اصلاحات موفق نمیدارد پس چگونه لایق زمامداری باشند . .

امام‌صادق (ع) فرمود : زمین به‌عدالت زمامداران احیاء وبه‌ظلم ایشان خراب می‌شود . پس زمامداری چون امانتی است به‌زمامدار داده‌اند نباید خیانت کند و در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۹ فرموده : "لایَنالُ عَهْدِیَ الظّالِمِینَ" ستمگران به‌زمامداری نرسند .

۶ــ باید درنیروی بدنی وعلمی از متعارف کمتر نباشد بلکه‌افزون باشد ، زیرا خدا در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۴۷ راجع بهاستحقاق طالوت برای زمامداری فرموده : *"إِنَّ اللّٰه قَدْ بَعَثَ لَكم طالُوتَ مَلِكاً " قالُوا أَنّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَم يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفيهُ عَلَيْكُمْ وَزادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ "* . یعنی خدا طالوت را برای شما سلطان قرار داد واو را بر شما برگزید و در علم و نیروی بدن او را افزونی داد . ودر سورهٔ یونس آیهٔ ۳۵ فرموده : *" أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لا يَهِدِّي فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ . "* یعنی آیا آنکه براه حق هدایت میکند سزاوارتر است بهمتابعت یا کسی‌که راه نیافته مگر اینکه هدایت یابد شما را چه باشد چگونه حکم میکند . و در سورهٔ زمر آیهٔ ۹ فرموده : *"هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ "* آیا آنانکه میدانند باآنانکه نمیدانند مساویند و درسورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۸ فرموده : *"شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ وَالْمَلائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قائِماً " بِالْقِسْطِ"* . یعنی ذات احدیت که جز او خدائی نیست و ملائکه و صاحبان علم شهادت به وحدانیت خدا میدهند برای قیام بهعدالت در این آیات خدا را قائم بهعدالت معرفی کرده و در ردیف او ملائکه و علما را آورده چون ملائکه مدبرات امرند پس دانشمندان نیز باید مدبر برامور باشند و درسورهٔ بقره آیهٔ ۲۴۴ فرموده چون ابراهیم اوامر خدا را انجام داد و مراحل کمال را پیمود خدا بهاو گفت : *"إِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً "* تو را پیشوای مردم قرار دادم پس هرکس مراحل کمال‌را بپیماید بحعل فطری وطبیعی لیاقت امامت

و زمامداری‌را دارد. در نهج البلاغه خطبهٔ ۱۷۲ فرموده: "إِنَّ أَحَقَّ بِهٰذَا الأَمْرِ أَقْوَمُهُم عَلَيهِ وَأَعْلَمُهُم بِأَمْرِ اللّٰهِ" یعنی سزاوارترین مردم بامر حکومت باید استوارترین ایشان و اعلم ایشان بهامر خدا باشد.

۷ـ باید کافر و منافق و گنه پیشه نباشد. در سورهٔ احزاب آیهٔ ۱ فرموده: "لا تُطِعِ الْكَافِرِيْنَ وَالْمُنَافِقِيْنَ" از کافران و منافقان اطاعت مکن و در سورهٔ انسان آیهٔ ۲۴ فرموده: "لا تُطِعْ مِنْهُم آثِمًا" "أَوْ كَفُورًا" ـ گنهکار و یا کفران کنندهٔ از ایشان را اطاعت مکن. رسول خدا فرموده: "لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ" یعنی در موردی‌که عصیان خالق باشد برای مخلوق اطاعتی‌نشاید اگرچه وجود زمامدار چه عادل و چه فاجر برای‌تنظیم امور لازم است چنانکه حضرت امیر فرموده: "إِنَّ النَّاسَ لا يُصْلِحُهُم إِلَّا إِمَامٌ بِرٌّ أَوْ فَاجِرٌ" یعنی مردم را اصلاح نمیکند مگر زمامدار نیکوکار باشد و یا نابکار آری اگر زمامداری بدکردار و یا ستمگر باشد جلوگیری او بر مسلمین لازم است و هرکس بیشتر از این بخواهد به‌کتاب حکومت در اسلام آقای قلمداران مراجعه نماید.

۸ـ باید مال بیت‌المال و حتی مال خودش را اسراف نکند واگرنه اطاعت او جائز نیست. در سورهٔ شعرا آیهٔ ۱۵۱ فرموده: "وَلا تُطِيْعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِيْنَ" یعنی مسرفین را اطاعت مکنید و درسورهٔ هود آیهٔ ۵۲فرموده: "وَلا تَتَوَلَّوا مُجْرِمِيْنَ" یعنی گنهکاران را ولایت و زمامداری ندهید ویادوست نگیرید اگرچه بنظر ما معنی صحیح آیه این است‌که از حق رو نگردانید در حالیکه گنهکار باشید.

۹ــ باید پست فطرت و دروغگو و نمام و تندخو و زنازاده نباشد زیرا در سورهٔ قلم آیهٔ ۱۰ فرموده: *"لا تُطِعْ كُلَّ حَلّافٍ مَهِينٍ هَمّازٍ مَشّاءٍ بِنَمِيمٍ مَنّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ"*.

۱۰ــ باید خدا وقیامت‌را قولاً " وعملا " تکذیب نکند زیرا درسورهٔ قلم فرموده: *"وَلا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ"*.

۱۱ــ باید هواپرست وغافل از یاد خدا وتارک عبادت نباشد زیرا در سورهٔ کهف آیهٔ ۲۸ فرموده: *"لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ"* یعنی اطاعت مکن کسی را که دل او را از یاد خودمان غافل نمودیم و بدنبال هوای خود میباشد پس هرکس واجد این صفات شد اطاعتش روا نیست.

۱۲ــ باید خود بهمهٔ کارهای زمامداری باندازهٔ توانائیش برسد و بدیگران وامگذارد چنانکه‌خدایتعالی درزمامداری‌سلیمان (ع) ازرسیدگی او بامور تمجید کرده. درسورهٔ نمل آیهٔ ۱۷ فرموده: *" وَحُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ"* وآیات بعد از آن که میفرماید لشکریان سلیمان از جن و انس در نظارت و حشر او بودند و هریک درجای خود زیر نظر او توزیع شده بودند حتی بمورچگان نظر کرد و از حال آنها جویا شد. روزی هدهد ازمحل کارخود غایب‌شد وسلیمان جویا و مواءخذه کرد *"وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقالَ مالِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً " شَدِيداً " أَوْلَأَذْبَحَنَّهُ أَوْلَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ "* یعنی جویای پرندگان شد و گفت چرا من هدهد را نمی‌بینم بلکه از غایب‌شدگان است البته او را

شکنجه کنم به‌شکنجهٔ سختی و یا او را ذبح نمایم مگر اینکه دلیل روشنی بیاورد و چون هدهد آمد و برای غیبت دلیلی آورد سلیمان به‌بازجوئی و تحقیق پرداخت تا بداند او راست می‌گوید یا‌خیر "قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ" یعنی گفت نظر و جستجو خواهم کرد که تو راست می‌گوئی یا ازدروغگویان بوده‌ای. در سورهٔ ص آیهٔ ۳۲ از سلیمان تمجیدکرده که خود به‌اسبان مجاهدین رسیدگی می‌کرد و با دست خود یالها و دست و پای اسبان‌را بازرسی می‌نمود و می‌فرماید "إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا" بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ" یعنی‌چون اسبان‌تیزرو وخوبرا به‌ساعت عصر بر او عرضه کردند و در جلو او رژه رفتند گفت من اسبها را برای ذکر پروردگارم دوست‌میدارم تااینکه ازخرگاه او رد شده و پشت‌خرگاه متواری شدند گفت آنها را برگردانید پس شروع کرد به‌ساقها و یالهای‌آنها دست کشیدن. و رسول خدا محمد (ص) نیز در هرکاری پیش قدم و به‌کارها میرسید. در ساختن مسجد مدینه و کارهای دیگر با مردم مدینه و حتی در کارهای خانه با زنان خود همکاری میکرد، در صف جماعت امام و در صف جنگ سرلشکر بود چون فردی از اصحاب بیمار میشد به‌عیادت او میرفت و هم به‌معاش فقرا رسیدگی میکرد و خود گرسنه میماند و اگر از دنیا میرفتند به‌کفن و دفن ایشان میپرداخت و خلفای او نیز چنین بودند. ابوبکر برای بچه‌های همسایه شیر میدوشیدو درنماز و صف جنگ حاضر میشد و خود را در دسترس مردم می‌آورد تا جائیکه گوستاولوبون در کتاب تمدن اسلام و

عرب میگوید زمامداری بهتر و عادلتر از زمامداران یعنی خلفای اسلامی نیامده است.

۱۳ــ زمامدار باید متواضع و در دسترس مردم باشد ومقام زمامداری برای او تکبر نیاورد. خدا به‌رسول خود فرمود: "*وَاخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ*" یعنی برای مؤمنین پیروانت تواضع نما. پس اگر کسی در امری داناتر از او بود نباید تکبر کند بلکه باید از دانش او در امور حکومت و مدیریت استفاده کند چنانکه خلفاء اسلامی از علم علی (ع) استفاده میکردند آیا هدهد به‌سلیمان نگفت: "*اَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ*" یعنی من دانشم به‌چیزی احاطه‌کرد که تو احاطه به‌آن نداری. رسول‌خدا به‌اهل‌مدینه گفت شما در امر نخلستان و تربیت درختان خرما و خَرْسِ آنها از من داناترید.

۱۴ــ باید سنت رسول خدا و حدود الهی را تعطیل نکند چنانکه حضرت‌امیر (ع) در خطبهٔ ۱۲۹ فرموده: "*لایَنْبَغِی اَنْ یَکُونَ الْوالِی عَلَی الْفُرُوجِ وَالدِّماءِ وَالْمَغانِمِ وَالْاَحْکامِ وَ اِمامَةِ الْمُسْلِمِینَ الْمُعَطِّلِ لِلسُّنَّةِ فَیُهْلِکُ الْاُمَّه*" یعنی آنکه والی بر فروج و خونها و غنائم و امامت مسلمین است سزاوارنباشد که سنت رسول خدا را تعطیل کند که موجب هلاکت امت‌گردد و به‌اضافه باید موجب‌خرابی‌مملکت‌نباشد و زراعت وآبادیها را خراب‌نکند وازبین نبرد وفسادنکند وباعث کُشت وکشتار مردم و مسلمین نشود چنانکه خدایتعالی درسورهٔ بقره،آیات ۲۰۴ و ۲۰۵ فرموده "*وَمِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیاةِ الدُّنیا وَ یُشْهِدُاللّٰهَ عَلیٰ ما فِی قَلْبِهِ وَ هُوَاَلَدُّ الْخِصامِ وَ اِذا*

تَوَلّى سَعى فِى الاَرضِ لِيُفسِدَ فِيها وَيُهلِكَ الحَرثَ وَالنَّسلَ وَاللّهُ لا يُحِبُّ الفَسادَ "
یعنی بعضی ازمردم کسی است که گفتارش تو را بعجب آورد و خدا را گواه میگیرد بر آنچه در دل دارد ولی سخت‌ترین دشمن است و چون تولیت و زمام اموری را در دست گیرد برای فساد در زمین بکوشد و زراعت و نسل را تباه کند و خدا فساد را دوست نمی‌دارد .

۱۵ـ باید از انجام وظایفی که به‌او محول شده کوتاهی نکند .

حضرت امیر (ع) در عهدنامهٔ خود بمالک اشتر فرموده : "*وَاَشعِر قَلبَكَ الرَّحمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالمَحَبَّةَ لَهُم وَاللُّطفَ بِهِم وَلا تَكُونَنَّ عَلَيهِم سَبُعاً* " *ضارِياً تَغتَنِمُ اَكلَهُم فَاِنَّهُم صِنفانِ اِمّا اَخٌ لَكَ فِى الدِّينِ وَاِمّا نَظِيرٌ لَكَ فِى الخَلقِ* " . یعنی مهربانی و خوشرفتاری و دوستی با رعیت را در دل خود جای ده و نسبت به‌ایشان جانوردرنده مباش‌که خوردنشان را غنیمت شمری زیرا مردم دو دسته‌اند یا برادر دینی تو اند (که باید مراعاتشان کنی) و یا انسانی درخلقت مانندتو هستند . مختصرآنکه زمامدار بایدبآنچه‌حضرت امیر برای مالک اشتر نوشته رفتار نماید و طبق آن‌دستور عمل کند و باید ماموران لشکری و کشوری را طبق فرمایش آن‌حضرت دارای صفاتی که خدا ـ پسند باشد قرار دهد "*فَوَلِّ مِن جُنُودِكَ اَنصَحَهُم فِى نَفسِكَ لِلّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِاِمامِكَ وَاَنقاهُم جَيباً وَاَفضَلَهُم حِلماً مِمَّن يُبطِىءُ مِنَ الغَضَبِ وَيَستَرِيحُ اِلَى العُذرِ وَيَرأَفُ بِالضُّعَفاءِ* تا آخر . . . " یعنی متولی لشکر کسی را قرار ده که نسبت به‌خدا و رسول و امامت در نظر تو خیرخواه‌تر و پاکدل‌تر باشد و هم خردمندتر و بردبارترین مردم باشد ، از کسانی باشد که دیر به‌خشم آید و

زود عذر پذیرد و بهناتوان مهربان باشد. باید زمامدار اسلامی کارها را بهدست بیخردان ونااهلان وجاهلان وطمعکاران و خدانشناسان نسپارد و متملقین و ثناخوانانی که موجب غرور میشوند بهخود نزدیک نکند وآنانکه حق را صریح میگویند و موجب کراهت او میشوند بخود نزدیک کند. برای فرماندار و قاضی هیچ عبادتی بهتر از رسیدگی بهحوائج مردم و بسط عدالت نیست و حاکم اسلامی باید بین خود و ملت خود دربان و حاجبی در هیچ اداره قرارندهد چنانکه امیرالموءمنین (ع) درعهدنامهٔ مالکاشتر فرموده: "فَاِنَّ اِحْتِجابَ الْوُلاةِ عَنِ الرَّعِیَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضِّیقِ وَ قِلَّةُ عِلْمٍ بِالاُمُورِ تا آخر..." یعنی حاجب‌داشتن والیان ازملت قسمتی ازتنگی و کم‌دانشی بهکارها و رونشان‌ندادن آنان موجب بی‌خبری آنان است از امور و باعث میشود که کار بزرگ نزدشان کوچک و کار کوچک نزدشان بزرگ جلوه کند و کار زشت نیکو و کار نیکو زشت گردد و حق بهباطل مخلوط‌گردد تا آخر. و در خطبهٔ ۱۰۳ نهج‌البلاغه بیان شده "لَیْسَ عَلَی الاِمامِ اِلّا ماحُمِّلَ مِنْ اَمْرِ رَبِّهِ اَلْاِبلاغُ فِی الْمَوْعِظَةِ وَالْاِجْتِهادُ فِی النَّصِیحَةِ وَالْاِحْیاءُ لِلسُّنَّةِ وَ اِقامَةُ الحُدُودِ علی مُسْتَحِقِّیها وَ اِصْدارُ السُّهمانِ عَلی اَهْلِها". یعنی برعهدهٔ زمامدار نیست جزآنچه را خدا برعهدهٔ اوگذاشته وآن چندچیز است در امر موعظه کوتاهی نکند و ابلاغ نماید و در خیرخواهی کوشش کند و سنت الهی را احیا کند و حدود را که خدا معین کرده بر مستحقین حدود اجرا نماید و سهام بیت‌المال را بهاهل آن برساند. اگر حاکمی دارای این فضائل شد نزد خدا ارزش دارد.

فضیلت حکومت و حاکم عادل در اسلام

مقام زمامدارعادل ازهرکسی نزد خدا افضل است. درنهج‌البلاغه خطبهٔ ۱۶۳ فرموده: "فَاعْلَمْ اَنَّ اَفضَلَ عِبادِاللّٰهِ عِنْدَهُ اِمامٌ عادِلٌ هُدِیَ وَ هَدیٰ فَاقامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً وَاماتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً" یعنی بدان بهتر بندگان خدا پیشوای عادلی است که هدایت شده و هدایت نموده که سنت معلومه‌ای را برپا کرده و بدعت مجهولی را میرانیده باشد. و رسول خدا فرموده "ساعَةُ اِمامٍ عَدْلٍ اَفضَلُ مِنْ عِبادَةِ سَبْعِینَ سَنَةً وَ حَدٌّ یُقامُ لِلّٰهِ فِی‌الْاَرْضِ اَفضَلُ مِنْ مَطَرِ اَرْبَعِینَ صباحا" یعنی یکساعت زمامدار عدالت از عبادت هفتاد سال او بهتر است و حدی که برای خدا در زمین اجرا و اقامه شود ازباران چهل روز بهتر است. و نیز رسول خدا فرموده: "مَنْ اَخَذَ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظّالِمِ حقه کان معی فی‌الجنه" یعنی هرکس حق مظلوم را از ظالم بگیرد دربهشت با من است. و نیز در حدیث آمده: اِنَّ السُّلطانَ اِذا کانَ عادِلاً کانَ شَرِیکاً فِی‌ثوابِ کُلِّ طاعَةٍ تَصْدُرُ عَنْ کُلِّ رَعِیَّةٍ وَ اذاکان جائِراً کانَ سَهِیماً فِی‌مَعاصِیهِم" یعنی‌که‌سلطان اگر عدالت کرد در ثواب هرطاعتی که از هررعیت صادرشود شریکست و اگر ستمگر بود در معاصی هر رعیتی سهیم است.

* * *

یاری مظلوم از بزرگترین واجباتست

یاری مظلوم امکان ندارد مگر با داشتن زمامدارعادل پس انتخاب آن از اوجب واجباتست و ترک آن از گناهان بزرگ خواهد بود . در نهج‌البلاغه در فرمان مالک اشتر فرموده : "فَاِنّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ یَقُولُ فی غَیْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ اُمَّةٌ لا یُؤخَذُ لِلضَّعیفِ مِنها حَقُّهُ مِنَ الْقَوِیِّ غَیْرَ مُتَعْتِعٍ " یعنی من در چندین مورد از رسول خدا شنیدم که میفرمود امتی که در آن حق ضعیف از قوی گرفته نشود بدون نگرانی هرگز روی عزت و شرافت‌را نخواهد دید ومقدس نباشد و درنهج‌البلاغه به‌حسنین (ع) میفرماید : "کُونا لِلظّالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْناً " یعنی دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید و رسول خدا فرموده : "اِنَّ النّاسَ اِذا رَاَوُا الظّالِمَ فَلَمْ یَأْخُذُوا عَلیٰ یَدَیْهِ اَوْشَکَ اَنْ یَعُمَّهُمُ اللّهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ" یعنی محققا " هرگاه مردم ستمگری را دیدند ودست او را نگرفتند نزدیک شود که خدا عموم آنانرا عذاب کند و همه را عذاب فراگیرد . حضرت سجاد (ع) فرمود از گناهانی‌که موجب نزول بلا می شود "تَرْکُ اِغاثَةِ الْمَلْهُوفِ وَ تَرْکُ اِعانَةِ الْمَظْلُومِ " یعنی ترک فریادرسی بیچاره و ترک یاری مظلوم است . در مستدرک الوسائل ص ۲۵۴ نقل کرده که سه نفر را بحضور حضرت امیر آوردند یکی از آنان مردی را نگهداشته و دیگری اورا کشته و سومی نگاه کرده ، حضرت پس از آنکه آندو نفر اول را بسزای اعمال رساندند فرمود میل به‌چشم سومی بکشید ، این بود برخی از صفاتی که زمامدار اسلامی‌باید واجد باشد و اما امتیاز و برتری حکومت اسلامی ازسایر

حکومتها از جهاتی است .

برتری حکومت اسلامی از سایر حکومتها

۱ــ حکومت اسلامی حکومتی است عقیده‌ای و معنوی و از جویبار احساسات و عواطف دینی آب میخورد و معنویت دارد بخلاف سایرحکومات و لذا کارمندانش خود را مسؤول میدانند و از کار خود کم نمیکنند .

۲ــ در حکومت اسلامی دادن رأی مخصوص اهل حل و عقد یعنی عقلا و دانشمندانست و جهال و اراذل و مردم بدسابقه حق رأی ندارند و معلوم است که منتخب جهال چه کسانی‌اند . بهاضافه کیفیت اخذ رأی در اسلام بهتر از ریختن در صندوق است با اینکه بشر ترقی کرده بازهم مانند اسلام و بخوبی آن نتوانسته کیفیت اظهار رأی را بظهور برساند زیرا بیعت دراسلام که دست تعهد و پشتیبانی است از جهاتی بهتر از ریختن رأی در صندوق است .

اولا " در حضور اجتماع دانشمندان اسلامی و پیشگاه امام جمع شدن چنان عظمتی بوجود می‌آورد که باشکوه و شورانگیز وموجب تشویق بیعت ــ کنندگان است که آمده دست اتحاد بدهند .

ثانیا "ــ روبروشدن رأی دهندگان با زمامدار و ملاقات یکدیگر ،

موجب دلگرمی و تولید محبت و بستگی بیشتری است و بین طرفین ایجاد علاقه و دفع کدورت خواهد بود و از نظر روانشناسی اهمیت دارد.

ثالثا" چون‌طرفین دربیعت شرط‌رعایت احکام الهی و سنت‌رسول را ذکر میکنند و بزبان جاری میکنند دین و دیانت در نظر اجتماع عظمت پیدا میکند. بیعت‌کننده میگوید: بایَعتُ عَلیٰ کِتابِ اللّٰهِ وَ سُنّةِ رَسُولِ اللّٰهِ.

رابعا" علما و فضلا در آن مجمع شناخته میشوند وخدمتگزاران به دین و اجتماع هویدا میگردند.

خامسا" در بیعت حضوری راه هرگونه تقلب و تزویری که در اخذ آراء صندوقی است بسته میشود و رأی کسی عوض و یا دزدی نمیشود و البته عکسها و فیلمها که در آن اجتماع گرفته میشود شاهد کیفیت است.

سادسا" احدی از بیعت‌کنندگان نمیتواند رأی خود را انکار کند و ناقض عهد شناخته شود.

سابعا" بیعت حضوری برای بیعت‌کننده حقی ایجاد میکند که اگر حاکم بقولش عمل نکرد اعتراض نماید و درصورت تخلف او ازاحکام‌الهی، دست از پشتیبانی بردارد و او را مؤاخذه کند.

ثامنا" مخارج بیعت کمتر از مخارج اخذ اوراق آراء و مقدمات و مؤخرات و چاپ اوراق و نظارت مأمورین برای دفع خیانت است.

۳ــ حکومت اسلامی چندان کارمندان لازم ندارد و شاید صد یک سایر دولتها کارمند بخواهد زیرا مثلا" مامور وصول زکاة عقیده و ایمان مردم است مردم مسلمان زکاة را عبادت می‌شمرند وبا کمال میل‌میپردازند

بخلاف وصول مالیاتهای سایر دولتها و همچنین سایر ادارات ، حکومت اسلامی که وزارت جنگ عریض و طویلی لازم ندارد و نظام وظیفهٔ اجباری نمیخواهد زیرا خوف از خدا و علاقه به‌حفظ مملکت و وجوب جهاد ووجوب تعلیمات مقدماتی‌آن هرکس راکه توانائی دارد وادار بحضور میکند ، هنگام ندای جهاد و سایر ادارات بهمین نسبت .

۴ـ نظام ارتش اسلامی اختیاری است نه اجباری و لذا جوانان مسلمین‌را دوسال معطل نگه نمی‌دارند و درب خانهٔ فلان سرهنگ ویا فلان سرتیپ به‌دربانی نگه نمیدارند و بهاین توهین روح مجاهدین را جریحه‌دار نمیکند و از کسب و کار نمی‌اندازد . در حکومت اسلامی هر مسلمانی برخود واجب میداند که هزینهٔ جهاد را خود متحمل شود ، اگر توانائی دارد و احتیاج بمأمور جلب و یا دادن مواجب‌های کلان ندارد .

۵ـ حکومت اسلامی باید هر قاعده و قانونی که در دول متمدنهٔ دنیا از شرق و غرب معمول شده از قوانین اقتصادی و قوانین بین کارگر و کارفرما و غیراینها آنچه مفید و به‌عدل و انصاف نزدیک‌تر و برای جامعه نافع است با تطبیق با قواعد اسلامیه آنها را رسمی نماید وباید درایجاد سنتهای حسنه مبتکر باشد .

۶ـ هزینهٔ حکومت‌اسلامی کمتر ازسایرحکومتها است زیرااعتقادات ملت موجب کمک بحکومت است اقامهٔ عدالت و شهادت و منع منکرات، وظیفهٔ دینی تمام ملت است و احتیاج بمأمور خصوصی بنام پاسبان‌ندارد. مگر مقداری برای جلب متخلفین از قوانین و رهنمای وسائل نقلیه . دولت

اسلامی مجلس شورا و سنا و سازمان امنیت و جاسوسی عریض وطویلی مانند زمان ما نمیخواهد ، دولت اسلامی کاخهای آسمانخراش وعمارات تزیین شده برای اداراتش لازم نــدارد و هم حق زینتهای بیجا و ولخرجیها نــدارد ، عظمت حکومت اسلامی به احقاق حق مظلومین و سرعت کار و رسیدن به کار ملت است نه به کاخهای بلنــد ، دولت اسلامی اینهمه قفسهها و پروندههای انباشته وبایگانی‌های بهاین وسعت نمی‌خواهد ونباید کاغذ زیاد مصرف کند چنانکه امیرالموءمنین علی (ع) به عمال خود می‌نویسد : *"اَدِقُّوا اَقْلاٰمَکُمْ وَ قارِبُوا بَیْنَ سُطُورِکُم تا آخر . . ."* یعنی قلمهای خود را نازک نمائیدو بین سطرها را فاصله مگذارید تا بواسطهٔ زیادی مصرف کاغذ ضرر به بیت‌المال وارد نیاید .

۷ــ درحکومت اسلامی بعنوان *تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّوَالتَّقْوی* دانشمندان ملت حق دخالت در عزل و نصب زمامدار و فرماندار وکارمندان دیگر دارند اگر حکومت اسلامی به‌کتاب خدا و سنت رسول عمل کند میماند والا معزول خواهد بود .

۸ــ در حکومت اسلامی امتیاز بین رئیس و مرئوس وامیر و مأمور به نشانه‌های فلزی و یا پارچه‌ای نیست . و حق تفاخر و تکبر بر یکدیگرندارند و در کیفیت زندگی و أخذ مواجب باید مساوی باشند تا اختلافات طبقاتی وجود نیاید . حضرت امیر (ع) در زمان خلافت خود در مکتوب ۴۵ نهج ــ البلاغه به‌سهل‌بن حنیف می‌نویسد : *"اَلا وَ اِنَّ لِکُلِّ مَأمُومٍ اِمامٌ یَقْتَدِی بِهِ وَ یَسْتَضِیءُ بِنُورِ عِلْمِهِ اَلا وَ اِنَّ اِمامَکُم قَدْ اِکْتَفی مِنْ دُنیاهُ بِطِمْرَیْهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ*

بِقُرصَيهِ وَلَوشِئتُ لَاهتَدَيتُ الطَّرِيقَ اِلٰى مُصَفّى هٰذَا الْعَسَلِ وَلُبابِ هٰذَاالقَمحِ و نسائِجِ هٰذَا القَزِّ وَلٰكِن هَيهاتَ اَن يَغلِبَنِي هَوايَ وَلَعَلَّ بِالحِجازِاَوِاليَمامَةِ مَن لاطَمَعَ لَهُ فِيالقُرصِ وَلاعَهدَ لَهُ بِالشِّبَعِ اَاَقنَعُ مِن نَفسِي بِاَن يُقالَ هٰذا اَمِيرُالمُؤمِنِينَ وَلا اُشارِكُهُم فِي مَكارِهِ الدَّهرِ اَو اَكُونُ اُسوَةً لَهُم فِي جُشُوبَةِ الْعَيشِ» يعنی آگاه باشيد برای هر مأمومی امامی است كه بهاو اقتدا كند و بهنور دانش او روشن گردد آگاه باشيد كه زمامدار شما از دنيای خود به دو جامهٔ كهنه و بهدو نان جو برای طعامش اكتفا كرده اگر میخواستم به عسل صاف شده راه داشتم و بهمغز گندم و پارچهٔ ابريشم دست داشتم وليكن از من دور استكه هوای نفسم بر من غلبه كند و حال آنكه شايد در حجاز ويا زمين يمامه كسی باشد كه دسترسی بهقرص نانی نداشته باشد ، آيا به همين اكتفا كنم كه بهمن اشاره كرده و اميرالمؤمنين گويند و من در سختی های روزگار با مردم شركت نكنم و برای ايشان در زبری و سختی زندگی سرمشق نباشم . علی (ع) درحاليكه امپراطور مملكتی وسيع ده مقابل ايران كنونی بوده چنين زندگی داشته و يک اطاق خشتی برای خود نساخته و حكومت آنحضرت نمونهای از حكومت اسلامی است . در حكومت اسلامی ، روحانی و غيرروحانی‌ندارد يعنی‌افرادی بنام روحانی بالباسهای مخصوص درحكومت اسلامی نبايد باشد . زيرا رسول‌خدا وجانشينان او لباس مخصوصی‌كهمتمايز از لباس مردم ديگر باشد نداشتند و اين لباس معمولی از زمان بنی‌عباس ميان مسلمين معمول‌شد . اسلام وظيفهٔ ارشاد و تبليغ و دعوت وامربمعروف و نهی از منكر را وظيفهٔ اشخاص نشان‌داری قرار نداده و بن از امتياز و

برتری دیگر اسلام است که همه باید در لباس متحد باشند تا از یکدیگر جدا نشوند و لباس موجب تشتت و تفرقه نگردد و باید همه بهوظایف دینی خود آگاه و دانا باشند. و اگر مامور نهی از منکر و ارشاد، اشخاص معینی باشند مردم می‌توانند در انظار آنان تظاهر به‌دین کنند ولی درغیاب‌آنان به‌عکس عمل‌کنند. اما اگر لباس مخصوص برای ناهی از منکر نباشد، مرتکب منکر از همه‌کس ترسان است. یکی از چیزهائی که از نصرانیت وارد اسلام و باعث دوری مردم از دانشمندان گردیده همین لباس روحانیت است و نیز در اسلام انزوا و رهبانیت نیست و جهاد و امر بمعروف و نشر احکام دین‌و تبلیغ برهمه‌کس لازم‌است. رسول خدا (ص) فرموده: " لارَهْبانِيَّةَ فِي الإسْلامِ وَرَهْبانِيَّةُ اُمَّتِي الْجِهادُ. "

۹ــ حکومت اسلامی نباید مانند سلاطین کفر، دربارهای عریض و طویل و اسکورت داشته باشد بلکه حاکم آن باید در دسترس عموم باشد که ملت بتواند شکایت خود را بهاو برساند و باید زندگی او الگو و دلگرمی فقرا باشد. از عایشه روایت شده که گفت ' ما در زمان رسول خدا در خانهٔ او درسختی وفشار زندگی بودیم: " وَكانَتْ يَأْتِي عَلَيْنا اَرْبَعُونَ لَيْلاً وَ ما يُوقَدُ نارٌ وَلا مِصْباحٌ، قِيلَ لَها فَبِمَ كُنْتُمْ تَعِيشُونَ فَقالَتْ بِالأسْوَدَيْنِ التَّمْرُ وَالْماءُ " یعنی و چهل شب بر ما می‌گذشت که نه آتشی افروخته و نه طبخی می‌شدو نه چراغی داشتیم. به‌آن مخدره عرض کردند پس به چه چیز زندگی می‌ــ کردید؟ گفت زندگی ما بهخرما وآب بود. عمر گفت وارد خانهٔ رسول خدا شدم دیدم روی یک‌حصیر خرما استراحت‌کرده وآثار درشتی حصیر بربدنش

مانده و مقداری از بدن مبارکش روی خاکست . عرض‌کردم سلاطین کسری و قیصر چنین وچنانند فرمود آنان نصیب خود را در دنیا تمام کرده‌اندولی بهرهٔ ما در عالم دیگریست . متأسفانه زمامداران ممالک اسلامی ، امروزه ملیون ملیون بیت المال را صرف قماربازی و مشروب و خرید ویلا و سایر ولخرجیها می‌کنند .

۱۰ــ حکومت‌اسلامی جزرکات وخراجی‌که شرع معین کرده مالیاتهای سنگین برملت تحمیل نمی‌کند وادارات زائده را لغو می‌گرداند تابارسنگین بر دوش ملت نباشد و بماضافه سطح زندگی بالا نرود .

۱۱ــ حکومت‌اسلامی باید سعی‌کند یکنفر درمملکت او بیکارنباشد و بواسطهٔ ایجاد کار و صنعت از ممالک دیگر مترقی‌تر باشد .

۱۲ــ در حکومت اسلامی معادن و سایر منافع مملکت در انحصار اشخاصی نمی‌شود که در انحصار غصب حق دیگرانست .

۱۳ــ در حکومت اسلامی واردات و صادرات انحصاری نمی‌شود تا موجب گرانی نگردد .

۱۴ــ حکومت اسلامی مأمورین به سرحد و گمرک لازم ندارد ، باید طوائف مرزنشین سرحدات را محافظت نمایند چنانکه در سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۲۰۰ بهمهٔ مؤمنین فرموده : " وَ رابِطُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ " سرحدات را حفظ نمائید تا رستگار شوید .

۱۵ــ در حکومت اسلامی باید مردم به‌راه خداپرستی و عبادت تشویق شوند نه‌آنکه برای رفتن حج چندین هزار تومان بهره دهند ، باید

دولت مردم را در راه‌خداپرستی مساعدت کند نه آنکه رشوه گیرد واشکال‌ــ تراشی نماید . و لذا هزینهٔ سفر حج هزینهٔ کمی خواهد شد . در حکومت اسلامی قبر صلحا و اولیا نباید زرین و سمین و تزئین شود بلکه تعمیر و تجدیدهم نباید . و همچنین برای کسب دانش تشویق باید نه آنکه رشوه گرفته شود . و باید دانست تشکیل دولت و حکومت اسلامی هم خود واجب وهم مقدمهٔ واجبات دیگری است ازآنجمله مقدمهٔ جهاد واجرای حدود و غیره است و این مطلب اهمیت جهاد را نیز میرساند که هم‌خودش واجب شده‌و هم مقدماتش. و باید در اینجا کیفیت جهاد اسلامی را تذکر دهیم:

جهاد اسلامی و خصوصیات آن

جهاد یکی از ارکان اسلام و مهمترین واجب است خدای عز و جل در صدها آیات قرآن مؤمنین را بهآن امر کرده و فرموده: "*كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ*" یعنی مقررشده بر شما قتال وآن مکروه شما است و چه بسا چیزی را که مکروه می‌دارید وآن خیر است برای شما . امیرالمؤمنین (ع) در خطبهٔ ۲۸ نهج‌البلاغه فرموده "*فَإِنَّ الْجِهادَ بابٌ مِنْ أَبْوابِ الْجَنَّةِ*" تاآخر که می‌فرماید جهاد دری استاز درهای بهشت که خدا آنرا بازکرده برای دوستان مخصوص خود و جهاد

زرهٔ خدائی و قلعهٔ محکم و سپر متقین او است هرکس از آن روی گرداند خدای‌تعالی جامهٔ ذلت به‌او بپوشاند و بلا او را فراگیرد و به‌خواری وپستی مبتلا گردد و بی‌فکری و بی‌عقلی و اضطراب به دل او راه یابد و به واسطهٔ ضایع‌نمودن جهاد حق او پامال گردد و ذلت بر او تحمیل شود و ازعدالت و انصاف محروم باشد یعنی ملتی که جهاد نکند هیچ قدرتی با او بهانصاف رفتار نکند. مکرر در قرآن فرموده: "قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَجَاهِدُوا" و همانطور که نماز و روزه و حج تا قیامت باید عمل شود و تعطیل نگردد، همینطور هم جهاد، زیرا خدا بمؤمنین خطاب کرده جهاد نیز مانند حدوداست مثلا" همان‌نحوکه "اَلسّارِقُ وَالسّارِقَةُ فَاقْطَعُوا ... و آیهٔ اَلزّانِيَةُ وَالزّاني فَاجْلِدُوا ..." جمع وخطاب به‌عموم مسلمین است تا قیامت نه‌آنکه منحصر به‌زمان محدودی باشد. بهمین نحو خطاب قَاتِلُوا وَ جَاهِدُوا نیزعام و شامل هر زمانی است. گویا مردم زمان ما خود را مؤمن نمیدانند و اگر خود را مؤمن می‌دانستند صدها خطاب "يا اَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُوا جاهِدُوا" و امثال آنرا نادیده نمی‌گرفتند. خدای‌تعالی هم جهاد را واجب کرده و هم مقدمات آنرا که تهیهٔ قوا باشد ودر سورهٔ انفال آیهٔ ۶۰ فرموده: "وَاَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ" یعنی مهیا کنید برای دفع کفار آنچه میتوانید از قوا. متاسفانه از آنوقتی که مسلمین حکم جهاد را منسوخ کرده‌اند به‌ذلت و اسارت اجانب دچار و مستعمرهٔ آنان شده‌اند. و باید دانست که جهاد اسلامی از جهاتی با جنگهای غیراسلامی فرق دارد.

هدف از جهاد در اسلام

۱ــ هدف از جهاد مملکت‌گیری و آدمکشی نیست بلکه منظور نشر توحید و عدالت و دفع فتنهٔ زورگویان است چنانکه در سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۹۳ بیان شده و در آیهٔ ۸ سورهٔ ممتحنه فرموده: "لَایَنْهاکُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ اَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا اِلَیْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ". یعنی خدا شما را نهی نمی‌کندکه نسبت به‌آنانکه با شما دربارهٔ دین قتال نکرده که با ایشان نیکی کنهید و عدالت نمائید زیرا خدا عدالت‌کنندگان را دوست میدارد پس خدا از مسلمین عدالت خواسته حتی با کفاری که مسلمین را اذیت وآزار نکرده‌اند و هدف اسلام حتی در جنگ مراعات عدالت است.

۲ــ هدف ازجهاد اسلامی شکستن سد نیروی کفر وشرک واستبداد است تا راه خداپرستی بازگردد و لذا آنرا جهاد فی‌سَبیلِ‌اللّٰه گویند و خدا فرموده: "وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّٰهِ". یعنی با کفار و خصوص امامان کفار بجنگید تا آنکه فتنه‌ای نباشد و پذیرفتن تمام دین برای خدا باشد و این جمله دلالت دارد تا فتنهٔ کفار و ستمگران، موجود است باید جهاد تعطیل نگردد.

۳ــ جهاد اسلامی باید با زمامدار عادل مسلمان باشد چنانکه در اخبار آمده وَالْجِهادُ مَعَ اِمامٍ عادِلٍ و معلوم است که زمامدار عادل برای هوا و هوس و بسط تسلط جهاد نمیکند.

۴ــ نظامیان ومجاهدین اسلام باید دارای صفاتی باشند که درآیهٔ ۱۱۱ و ۱۱۲ سورهٔ توبه فرموده: "إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَموالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوراةِ وَالإِنْجِيلِ وَالْقرآنِ وَمَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذي بايَعْتُمْ بِهِ وَذٰلِكَ هُوَالْفَوزُ الْعَظِيمُ التّائِبونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السّائِحُونَ الرّاكِعون السّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ" یعنی خدایتعالی از مؤمنین خریداری کرده جانها و اموالشان را که در مقابل بهشت بمایشان عطا کند و ایشان در راه خدا بکشند و کشته شوند و این وعده‌ای است الهی که در توراة و انجیل و قرآن ثبت شده و کیست باوفاتر از خدا به‌پیمان خود، پس بشارت باد شما را بماین معامله و این همان بهرهٔ بزرگست. اهل این معامله مردم باایمان بخدا که دارای صفات‌چندند: توبه‌کنندگان اهل‌عبادت، سپاسگزار روزه‌گیر اهل رکوع و سجود وامرکنندگان بمعروف و نهی‌کنندگان از منکر و حدود الهی را حفظ نمایند ومژده بده این‌مؤمنین‌را: بنابراین باید دارای‌فضائل مذکوره باشند نه اهل قتل و غارت. ولی حکومتهای دیگر هرکس اهل قتل وغارت وبی‌ایمان باشد وبتواند مردم را بچاپد و وسیله‌ای برای بسط قدرت زورگویان وسلطه‌جویان‌باشد از وجودش استفاده می‌کنند ولذا موجب‌خرابی و قطع نسل میباشد و هیچ حکومتی در این موضوع مانند اسلام نیست و لذا دارای اهمیت و موجب ترجیح این حکومت است بر تمام حکومتها.

۵ــ درجهاد اسلامی کسانی شرکت‌میکنند که خود را بخدا فروخته

باشند نه به‌پول و به‌سلاطین، در جهاد باید قصد مجاهد جلب رضای خدا و اطاعت خدا باشد. در سورهٔ نساء آیهٔ ۷۳ فرموده: "فَلْيُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنيا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ يُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجراً عَظِيماً" یعنی باید در راه خدا قتال کنند آنانکه دنیای پست را به‌آخرت معامله می‌کنند و هرکس را در راه خدا قتال کند و کشته‌شود ویا غلبه‌نماید بزودی به‌او اجربزرگ خواهیم داد. به جهاد اسلامی فی‌سَبِیلِ‌اللّهِ می‌گویند وسبیل‌الله راه‌خدا یعنی راه کمال وبسط رحمت ودانش و دین بخلاف جنگهای دیگران که هدفی جز گرفتن زمین وثروت، برای وسائل عیش و نوش و تسلط ندارند. و بهرجا غلبه کنند، مردمش را بیچاره و آنجا را ویران می‌کنند.

۶ـ در جهاد اسلامی باید به‌کسی تعدی نشود آبها را زهرآلود نکنند، پیران و اطفال و زنان را کاری نداشته باشند و هم به‌بیمارستانها و بیمارها واهل عبادت مزاحم‌نشوند وآزار نرسانند، معبدها را خراب‌نکنند و فقط جنگجویان را منکوب سازند. در سورهٔ توبه آیهٔ ۵ فرموده: "قاتِلُوا فِي‌سَبِيلِ‌اللّهِ الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ" یعنی در راه خدا با کسانی قتال کنید که با شما قتال میکنند و تعدی نکنید زیرا خدا تعدی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد و در جهاد اسلامی مُثله‌کردن حرام است بنابراین گوش بریدن و کورکردن و اعضا بریدن حتی با مردگان کفار جائز نیست ولی زمان ما دولتهای استعماری مردم را بخاطر عدالتخواهی و آزادی‌طلبی مثله می‌کنند و اعضاء بدن آنان‌را درحال حیاتشان از بین

می‌برند .

۷ـ در جهاد اسلامی باید قبل از شروع به‌جنگ ، حق را به‌دشمن ابلاغ واتمام‌حجت‌کرد اگر طرف‌پذیرفت باید قتال را تعطیل کنند ، به‌کفار ابلاغ می‌شود که اسلام را بپذیرند و یا جزیه که مالیات مختصری است ، بپردازند و اگر نه بجنگ پردازند .

۸ـ جهاد اسلامی در همه‌جا و با همه‌کس جائز نیست بلکه قتال در آن با سه گروه است : با مشرکین و با کفاری‌که سخن حق را نپذیرند وبااهل بغی و یاغیانی‌که بر امام عادل یاغی شده و سلب امنیت از مردم می‌کنند . در سورهٔ توبه آیهٔ ۶ فرموده : "فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ" ودر آیهٔ ۱۲ فرموده : "فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ" . و درآیهٔ ۳۰ نیز فرموده : "وقَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ" یعنی قتال کنید با آنانکه ایمان به خدا و روز جزا نمی‌آورند و به‌دین حق گردن نمی‌نهند از کسانی‌که اهل کتابند تا به‌دست خود جزیه دهند بحال تواضع . بنابراین با کسانی‌که‌ایمان به‌خدا و روزجزا دارند و حلال و حرام خدا را قبول کرده‌اند نباید قتال کرد وطوائف وفرقه های اسلامی حق تعرض به‌یکدیگر ندارند و ممالک اسلامی نباید با یکدیگر جنگ کنند و جنگ ایشان با یکدیگر حرام و بمنزلهٔ کفر است . جهاد داخلی بین مسلمین وممالک اسلامی جهادفی‌سبیل‌الله نیست و هرکس ازجنگجویان کسی را به‌قتل رساند که مؤمن و مسلمان بوده جزای او دوزخ دائمی است .

در سورهٔ نسا آیهٔ ۹۴ فرموده: "وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً متعمداً فَجَزائُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً" یعنی هرکس مؤمنی را عمداً بکشد جزای او جهنم دائمی است وخدا بر او خشمناک و او را لعن کرده و برای او عذاب بزرگی مهیا نموده است، پس نظامیان در این جنگها باید حاضر نشوند و از صف جنگجویان فرار کنند و راجع به اهل بغی فرموده: "وَ إِن طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اِقْتَتلوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْدٰيهُما عَلَى الأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي".

۹ـ در جهاد اسلامی جنگ در ماههای حرام جائز نیست و آن چهار ماه ذیقعده وذیحجه و محرم و رجب است که این چهار ماه باید جنگ تعطیل شود مگر اینکه کفار قبول نکنند و بجنگ پردازند و این تعطیل فرصتی است برای طرفین که یا اقدام به صلح کنند و یا به تفکر حق را بپذیرند، چنانکه سورهٔ بقره آیهٔ ۲۱۷ فرموده و نیز در این مدت مسلمین رفع خستگی وتجدید قوا می‌نمایند و مجروحین مداوا می‌گردند.

۱۰ـ درجهاد اسلامی هدف دیگری نیز هست وآن نصرت مظلومین و نجات ضعفاء است از جنگ کفار و استعمارگران و ستمگران. در سورهٔ نساء آیهٔ ۷۴ فرموده: "و ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالولدانِ الَّذِينَ يَقُولُون رَبَّنا أَخْرِجْنا مِن هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظّالِمِ أَهلُها وَ اجْعَل لَنا مِنْ لَدُنكَ وليّاً وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنكَ نَصِيراً". یعنی ای مؤمنین چرا نمی‌جنگید در راه خدا وخلاصی ضعفا از مردان و زنان واطفالی که درتحت فشار واقع شده و می‌گویند پروردگارا ما را از این محلّی که اهلش

ستمگرند نجات بده و برای ما از جانب خود سرپرستی و یاوری قرار بده.
بنابراین آیه اگر مسلمین فهمیدند که یک عده مسـلمان در گوشه‌ای از دنیا تحت فشار کفارند و به‌آنان ستم می‌شود و یا از مراسم دینی خود ممنوعند واجب است برای نصرت ایشان اقدام به‌جهاد کنند. رسول خدا فرموده: "مَنْ سَمِعَ رَجُلاً يَقُولُ يا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ." یعنی هرکس، شنید که مردی می‌گوید ای مسلمین بفریادم برسید پس او را اجابت نکند، مسلمان‌نیست ودرحدیث دیگر فرموده: "مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ" یعنی کسی‌که صبح کند وبه‌امور مسلمین اهمیت ندهد مسلمان نیست. پس هدف از جهاد اسلامی باید چیزی باشد که قرآن بیان کرده و هرکس قصد او درقتال زورآزمائی واظهار شجاعت شد بهره‌ای از ثواب‌الهی ندارد اگرچه واجبی مانند جهاد را انجام داده و عقاب ترک جهاد ندارد.

۱۱ـ در مقـدمات جهاد اسلامی که عبارت از مشق تیرانـدازی‌و اسب‌دوانی و مسابقات دیگر است هرکس قیام و اقدام نماید عبادت مهمی انجام داده و ثواب الهی دارد چنانکه در سورهٔ انفال آیهٔ ۶۰ بیان شده بنابراین دراین مسابقات اگر جائزه‌ای برای‌آنکه مسابقه را برده معیین‌کنند واجب است به‌او بپردازند وبرای او حلال است و هرکس جائزه را بدهدکار ثواب وانفاق در راه خداکرده‌ چه دولت اسلامی باشد و چه ملت وطبق‌آیهٔ مزبور بر مسلمین واجب است محلی را معیین کنند که جوانان اسلامی همه روزه درساعت معین و یا روزهای تعطیلی مشق کنند و فنون وآداب جنگی را فراگیرند و تجهیز قوا نمایند و بر هرکس توانائی مالی و یا بدنی دارد

باید کمک نماید تا قوای کافی برای مسلمین فراهم گردد . در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۹۵ فرموده: "*وَ اَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ و احسنوا ان الله يحب المحسنين*" یعنی در راه خدا انفاق کنید و خود را با دستهای خود بهلاکت نیندازید ونیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست میدارد . یعنی وسائل جنگی را با نفاق تهیه کنید تا بدست خود ، خود را در ذلت و اسارت کفار مبتلا نسازید ، یعنی اگر انفاق نکردید خودرابدست خود بهلاکت افکنده اید . خدای تعالی در آیهٔ ۱۹۳ و ۱۹۴ سورهٔ بقره فرموده: هرکس بشما تعدی کرد شما نیز تعدی بمثل کنید : "*وَ قَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ فَاِنِ انْتَهَوا فَلا عُدْوانَ اِلّا عَلَى الظّالِمِينَ وَ مَنِ اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ ما اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ .*" یعنی با کفار قتال کنسید تا فتنه ای نباشد و تمام دین برای خدا باشد . پس اگر خودداری کردند و خود را بازداشتند پس عداوتی نباید مگر علیه ستمگران و هرکس بر شما تعدی کرد معامله بمثل نمائید . متأسفانه در کتب احادیث، احادیثی جعل شده که مردم را از دخول در امر حکومت و قیام و جهاد منع کرده وهمه ضدقرآن است وهمین احادیث باعث رکود ملت ما شده . مسلمین باید روح شجاعت و شهامت و فداکاری داشته باشند و تسلیم ظلم و کفر نگردند وبه احادیثی که ضد قرآن و از دشمنان اسلام است اعتنا نکنند واگر کسی توضیح بیشتری بخواهد به کتاب احکام القرآن ما مراجعه نماید .

* * *

و اما فرهنگ اسـلامی:

فرهنگ اسـلامی و امتیاز آن:

۱ـ در فرهنگ اسلامی علم و ایمان باید هر دو ترویج شود و گرنه دانش بی‌ایمان موجب بدبختی وپستی دنیا و آخرت میباشد زیرا عالم بی ایمان بیـشتر از جاهل می‌تواند خیانت کند. زمان ما علمای مادی که فاقد ایمان و معنویت میباشند دنیا را به‌آتش کشیده‌اند و برای اهل دنیا لذتی باقی نگذاشته‌اند. اصلا معنویات را بکلی ازبین برده‌اند. و لذا در قـرآن سوره‌ٔ مجادله آیه‌ٔ ۱۱ فرموده: *"یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِیْنَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَالَّذِیْنَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَات"*. یعنی خدا صاحبان ایمان و علم را بدرجاتی بالا برده در این آیه ایمان را مقدم بر علم داشته و واقـعا" ایمان باید مقدم باشد زیرا که علم بی‌ایمان چنان است که گفته‌ایم:

تیغ دادن در کف زنـگی مسـت
به که آری علم بی ایمان به‌دست

۲ـ دراسلام تحصیل هرعلمی واجب‌است چنانکه رسول خدا (ص) فرمود: *"طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیْضَةٌ عَلٰی کُلِّ مُسْلِمٍ"*. یعنی تحصیل علم واجب‌است بر هرمسلمانی. ولی بعضی از علوم تحصیل آن وجوب عینی است و بعضی دیگرکفائی. علومی‌که تحصیل آن واجب عینی است یعنی همه‌کس باید یاد گیرد مانندعلم به‌توحید ومعاد واصول و فروع اسلامی که بر هر فردی‌واجب است واما علومی‌که تحصیل‌آن واجب کفائی است به‌این معنی که اگرعده‌ای

بقدر کفایت یاد گرفتند از دیگران ساقط است مانند علم طب و ریاضیات و علم به‌صنایع و فنون جنگی که بر هر مسلمانی واجب کفائی است . بهرحال مسلمین باید در هر دانشی بر دیگران برتری داشته باشند .

۳ــ در فرهنگ اسلامی و کتب درسی باید مطالبی باشد که موجب بیداری و هشیاری فرزندان اسلامی باشد و وقت ایشان تلف نشود و باید امور ایمانی و اخلاقی به‌اطفال آموخته شود که ترقیات ایمانی‌ایشان پیش از ترقی علمی باشد و باید فرهنگ تصوف و بی‌اعتنائی به‌امور دین و دنیا در کتب درسی نباشد .

۴ــ در کتب درسی باید مطالب عشقی و چیزهائی‌که موجب پستی و نظرتنگی‌باشد ذکرنگردد زیرا اگر طفلی نظربلندشد ترقی میکند . فرهنگ اسلامی باید معنویت داشته باشد زیرا علم حیات قلوبست .

۵ــ در فرهنگ اسلامی باید علومی‌که دانستن آن حرام است بهر کسی تعلیم نشود فقط به عده‌ای که یاد بگیرند برای روز مبادا مانند سحر باید کسی باشد که اگر روزی ساحری پیدا شد در مقابل سحر او بایستد ومچ او را باز کند .

دادگستری و قضات اسلامی

دستگاه قضاوت در اسلام شرایطی دارد که هیچ حکومتی آن‌شرایط را ندارد:

۱ــ قاضی باید دارای صفات علم و حلم و حوصله باشد و زود عصبانی‌نشود و خود را جانشین مجلس‌انبیا و اولیا بداند. امیرالمؤمنین به‌شریح قاضی فرمود: "یا شُرَیح جَلَستَ مَجلِساً لا یَجلِسُ فِیهِ اِلّا نَبِیٌّ اَو وَصِیٌّ اَو شَقِیٌّ" وخدا در سورهٔ محمد آیهٔ ۲۲ و ۲۳ دربارهٔ قضات نا اهل و زمامداران فاسد فرموده: "فَهَل عَسَیتُم اِن تَوَلَّیتُم اَن تُفسِدُوا فِی الاَرضِ وَ تُقَطِّعُوا اَرحامَکُم اُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَاَصَمَّهُم وَ اَعمی اَبصارَهُم". یعنی ممکن است که چون شما متولی امری شدید فساد کنید در زمین و رحم خود را قطع نمائید اینان را خدا لعن نموده و کور و کر ساخته. قاضی ممکن‌است هر ساعت فریب مدعیان را بخورد و حقی را ضایع کند.

۲ــ باید طبق احکام قرآن حکم نمایند و از خود رای ندهند. در

سورهٔ مائده آیهٔ ۴۸ فرموده: "فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَاتَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ" یعنی میان مردم به‌آنچه خدا نازل نموده حکم کن و در آیهٔ ۴۴ فرموده: "وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ" یعنی هرکس به‌آنچه خدا نازل نموده، حکم ننماید کافر است.

۳ــ قاضی باید عادل و امین مردم باشد و به‌عدالت حکم کنـد. در سورهٔ نساء آیهٔ ۵۸ فرموده: "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ". یعنی خدا شما را امر می‌کند که امانتهارا بهاهلش برگردانید وچون بین مردم حکم میکنید بعدل حکم کنید.

۴ــ باید سعی کند به‌خائنین و ستمگران کمک نکند و به‌نفع آنـان حکمی صادرنشود. درسورهٔ نساء آیهٔ ۱۰۵ فرموده: "إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَاتَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً". یعنی ما این قرآن‌را به‌تونازل‌کردیم بحق، تا بین مردم به‌آنچه خدا نشانت‌داده حکم کنی و بنـفع خیانتکاران نباشی و از ایشان دفاع نکنی. قاضی باید بیطـرف باشد و در محکه به یک طرف توجه نکند بلکه توجه و احترام او بطرفین مساوی باشد. حضرت‌امیر درعهدنامه‌خود به‌مالک اشتر می‌نویسد:
"ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَاتَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ وَلَاتُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَ لَايَتَمَادَىٰ فِي الزَّلَّةِ وَ لَايَحْصَرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَ لَاتُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَىٰ طَمَعٍ وَلَايَكْتَفِي بِأَدْنَىٰ فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ وَ أَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ وَأَصْبَرَهُمْ عَلَىٰ

تَکَشُّفِ الْاُمُورِ مِمَّنْ لایَزْدَ هِیهِ اِطراءٌ وَلا یَسْتَمِیلُهُ اِغْراءٌ الخ". یعنی برای قضاوت بین مردم کسی را انتخاب کن که بهترین مردم باشد در نظر تو از کسانی‌که کارها بهاو سخت نیاید و نزاع‌کنندگان او را مورد امتحان قرار ندهند و در لغزش پایداری نکند و از بازگشت بحق درمانده نشود و چون حق‌را شناخت فوری به‌آن‌بازگردد ونفس‌او بطمع مائل نشود و به‌اندک فهم قضاوت نکند بلکه خوب تحقیق نماید تا منتهی درجهٔ تحقیق برود و در شبهات درنگش از همه‌کس بیشتر باشد و حجت و دلیلها را بیش‌از همه‌کس درک کند و از مراجعهٔ دادخواه دلتنگ نشود و خسته نگردد و بر کشف‌امور از همه‌کس صابرتر باشد از کسانی باشد که مداحی او را خودبین نکند وگول یکی از طرفین را نخورد.

۵ــ باید خدا را شاهد و ناظر بداند چنانکه در سورهٔ انبیاء، آیه ۷۸ راجع به‌قضاوت حضرات داود و سلیمان فرموده: "وَکُنّا لِحُکْمِهِمْ شاهِدِینَ".

۶ــ حکومت اسلامی باید آنقدر قاضی تهیه کند و در دسترس‌مردم بگذارد تا کسی معطل و حقش ساعتی ضایع نگردد. متأسفانه در مملکت ما قاضی یکنفر و پرونده صدها عدد و تازه آن یک نفر آشنائی بهامور قضاوت نداشته و شاید بی‌بندوبار باشد. و اگر کسی زیادتر توضیح بخواهد به‌کتاب احکام القرآن[ما] مراجعه نماید.

در عقوبات الهی برای سلاطین و والیان جور

زمامدارانی که بمیل خود بر مردم حکومت نموده باید بدانند که خود باعث عقب ماندگی تمام مردم شده و حقوق همه را غصب کرده‌اند . و ظلم هرستمگری در آن مملکت بگردن ایشان است . رسول خدا (ص) فرمود "*ما مِنْ والٍ يَلِيْ شَيْئاً مِنْ اَمْرِاُمَّتِيْ اِلّا اَتيٰ بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ مَغْلُولَةٌ يَدَهُ اِليٰ عُنُقِهِ عَليٰ رُؤُسِ الْخَلائِقِ ثُمَّ يُنْشَرُ كِتابُهُ فَاِنْ كانَ عادِلاً نَجيٰ وَاِنْ كانَ جائِراً هَويٰ*" . یعنی هرکس چیزی ازامور امتم‌را متصدی و زمامدار شود روزقیامت درحالی‌که دست‌اوبه‌گردنش‌بسته‌درحضورمردم‌اورا بیاورند سپس پرونده‌ٔ عمل او را باز کنند . پس اگر عدالت کرده نجات یابد و اگر ستم نموده سرازیر آتش‌گردد. و نیز رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود : "*اِذا نَزَلَ لِيَقْبِضَ رُوحَ الْفاجِرِ* تا آخر . . " یعنی چون ملک‌الموت برای قبض روح فاجری نازل شود سیخ ـ هائی ازآتش بیاورد که روح او را بکند از بدنش پس چنان روحش را قبض کندکه دوزخ بفریادآید علی (ع) عرض‌کرد یا رسول‌الله این‌حدیث‌را مکرر کن که من درد چشم خود را فراموش کردم آیا احدی از امت چنین قبض روح میشود فرمود بلی حکمران ستمگر و خورندهٔ مال یتیم و شهادت دهنده بزور و امیرالمؤمنین (ع) فرمود : "*اَيُّما والٍ اِحْتَجَبَ عَنْ حوائِجِ النّاسِ اِحْتَجَبَ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَنْ حَوائِجِهِ*" . یعنی هر والی‌که از مردم درحجاب باشد و رو نشان ندهد و بین مردم و خود دربان بگذارد خدایتعالی روز قیامت بحوائج او نرسد و او را از نظر رحمت و لطف محجوب نماید . و در

خطبهٔ ۱۶۳ فرموده: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ يَقُولُ يُؤْتىٰ يَوْمَ الْقِيامَةِ بِالْإِمامِ الْجائِرِ وَ لَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَ لا عاذِرٌ فَيُلْقىٰ فِي جَهَنَّمَ فَيَدُورُ كَما تَدُورُ الرَّحىٰ ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِها . یعنی از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: روز قیامت فرماندار و پیشوای ستمگر را احضار کنند درحالی‌که نه یاوری دارد و نه عذر تراشی پس به‌دوزخ افکنده شود که مانند کورهٔ آسیا دور زند و به‌قعر دوزخ و ته جهنم بسته شود. و رسول خدا فرمود: "أَقْرَبُ النّاسِ إِلَى اللّٰهِ تَعالىٰ اَلْمَلِكُ الْعادِلُ وَأَبْعَدُهُمْ عَنْهُ اَلْمَلِكُ الظّالِمُ." یعنی نزدیکترین مردم بخدا سلطان عادل است و دورترین مردم بخدا سلطان ستمگر است و در حدیث دیگر سلمان بخلیفهٔ دوم نوشت که من از رسول‌خدا شنیدم که می‌فرمود: "مَنْ وَلِّيَ سَبْعَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي ثُمَّ لَمْ يَعْدِلْ بَيْنَهُمْ لَقِيَ اللّٰهُ وَهُوَعَلَيْهِ غَضْبانٌ" یعنی هرکس‌متولی امرهفت‌نفرازمسلمین‌شود پس ازمن و بین ایشان عدالت‌نکند روزقیامت‌خدارا ملاقات‌کند درحالی‌که‌براوخشمناک‌باشد. وامام صادق(ع) فرمود: "ثَلٰثَةٌ يُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِحِسابٍ وَثَلاثَةٌ يُدْخِلُهُمُ النّارَ بِغَيْرِ حِسابٍ فَأَمَّاالَّذِينَ يُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ الْجَنَّةَبِغَيْرِحِسابٍ فَإِمامٌ عادِلٌ وَتاجِرٌصَدُوقٌ وَشَيْخٌ أَفْنىٰ عُمْرَهُ فِي طاعَةِ اللّٰهِ وَأَمَّا الثَّلاثَةُ الَّذِينَ يُدْخِلُهُمُ النّارَ بِغَيْرِحِسابٍ فَإِمامٌ جائِرٌ وَتاجِرٌ كَذُوبٌ وَشَيْخٌ زانٍ» یعنی سه طائفه را خدا بدون حساب وارد بهشت گرداند زمامدار عادل و تاجر راستگو وپیرمردی‌که عمرش را در طاعت‌خدا مصرف کرده باشد و سه طائفه را خدا بدون حساب وارد دوزخ گرداند: زمامدار ستمگر و تاجر دروغگو و پیر زناکار.

حقوق زنان در حکومت اسلامی

ازآیات قرآن و سنت رسول و مسلمین صدر اسلام بخوبی استفاده می‌شود که در حکومت اسلامی: زنان حق نظارت و حق رأی و بیعت دارند در جهاد و در سایر اجتماعات می‌توانند شرکت کنند و در معاملات خود مستقلند اما نه اینطور که زمان ما باعث رسوائی شده‌اند. از آیهٔ ۱۲ سورهٔ ممتحنه جملهٔ: "یا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ" و از سورهٔ بقره آیهٔ ۲۳۳ جملهٔ: "فَاِنْ اَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ وَ تَشاوُرٍ" استفاده می‌شودکه زنان حق بیعت و رای دارند و مورد مشورت در شوری میباشند وازآیه۲۲۸ سورهٔ بقره جمله: "وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَّ" معلوم می‌شود حقوق مردان و زنان درازدواج مساوی است و ازآیهٔ ۱۲۴ سورهٔ نساء جمله "وَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ وَاُنْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلا یُظْلَمُونَ نَقِیراً" وازآیهٔ ۱۹۵ سورهٔ آل عمران جمله: "لااُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَاُنْثی" و ازآیهٔ ۳۲ سورهٔ نساء "لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا

وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ" استفاده می‌شود که زن و مرد در مسئولیتها و تکالیف مساویند منتهی دربعضی از تکالیف شاقه بر زنان تخفیف داده‌شده مانند حضور در نماز جمعه و جهاد که برآنان واجب نیست ولی اگر میل داشتند میتوانند در جمعه و جهاد شرکت کنند چنانکه در زمان رسول خدا حاضر می‌شدند و بخدمتهای نظامی از قبیل طبخ طعام برای مجاهدین و مداوای مجروحین وسرپرستی افراد واماندهمیپرداختند . در زمان رسول‌خدا ام‌سلمه وام‌سلیم و نسیبهٔ جراحه و دختران بنی‌غفار که ۱۶ نفر بودند در جنگ خیبر شرکت کردند و همچنین زنان مسلمان در جنگهای اجنادین و انطاکیه ودمشق درخلافت ابوبکر وعمر در تحت پرچم امراء مسلمین مشهور است درتاریخ واقدی وفتوح‌البلدان بلادری و ناسخ‌التواریخ و کامل‌التواریخ مذکوراست وشرکت زنان دررکاب مولای‌متقیان درصفین مانند بکارهٔ هلالیه یا زرقاء دختر عدی و سوده بنت عمارة بن اسد و عکرشه دختر اطرش و ام‌الخیر با رقیه وام‌البراء وزنان دیگر که برای مجاهدین خطابه‌ها می‌خواندند و ترغیب بجهاد مینمودند و در صفوف مجاهدین شرکت داشتند و گاهی به‌حملات می‌پرداختند . و چون در جنگ جمل عایشه شکست خورد چهل دختر از طرف حضرت امیر به‌امر او با لباسهای جنگی عایشه را بمدینه‌حمل دادند و رسول خدا در موارد بسیاری با زنان مشورت کرده و به‌رأی آنان عمل‌کرده . که نقل شده "كانَ النَّبِيُّ يَسْتَشِيرُ حَتَّى الْمَرْأَةِ فَتُشِيرُ عَلَيهِ فَيَأخُذُ بِهِ"وحتی زنان مورد مشورت خلفا بودند و گاهی خلفا را مورد اعتراض قرار میدادند تا آنکه خلیفهٔ ثانی در یک موضوعی گفت "كُلُّ النّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَر

حَتَّى النِّساءَ " که در اینمورد انصاف خلیفه روشن میشود . پس در حکومت اسلامی وسیاست آن زنان نیز مانند مردان حقوقی دارند اگر چه متجددین بی‌خبر بتقلید از متعصبین مسیحی این مطالب را وارونه نشاندادهاند و خواسته‌اند برای اسلام نقصی پیدا کنند . آری میتوان گفت با وضع امروزه و بی‌بند وباری زنان‌که اجتماع بفساد میرود و حتی تمام حقوق مردان‌میتوان گفت پامال‌گردیده زنان نباید بدخول دراجتماع موجب فسادبیشتر ورسوائی وآتش را دامن بزنند .

مسائل دیگری در حکومت اسلامی

اینجا از مسائل دیگری راجع بحکومت اسلامی سئوال شده که‌بطور اختصار جواب میدهیم :

۱ـ مالکیت خصوصی‌فردی کارخانجات بانکها مجازاست‌درصورتیکه خود مالک کارخانه‌ای وارد کنند و یا بانکی افتتاح کند و اما معادن مالک خصوصی ندارد وبانک هم باید طبق قوانین اسلامی باشد یعنی هرکس‌پولی دارد میتواند درآنجا بگذارد برای حفظ و اجازه دهد که با آن پول‌کارکنند و اگر نفعی آورد بعنوان حق‌الزحمه بکارکنان بانک بدهند و مدیران بانک میتوانند گاهی بعنوان قرعه‌کشی و یا غیرآن جائزه‌ای بمالکین پول بدهندتا

آنان تشویق شوند بطوریکه مسئلهٔ ربا پیش نیاید .

۲ـ مالکیت خصوصی برزمین بائر وقتی استکه آنرا احیاکنند .رسول خدا فرموذ "مَنْ اَحْیٰا اَرْضًا فَهِیَ لَهُ" یعنی هرکه زمینی را احیا کند مال‌خود او میشود . واین قاعده اگر عمل شود تمام روی زمین احیا خواهدشدومردم گرسنه سیر واجناس ارزان میشود پس زمین بائر ملک کسی نیست جز خدای تعالی و قرآن فرموده "وَالْاَرْضَ وَضَعَهٰا لِلْاَنٰامِ . "

۳ـ مالیـاتهای اسلامی عبارتست از زکاةٔ : در هر مالی که بحد نصاب برسد چه از کسب و کار و چه معادن و چه تجـارت و چه زراعت وچه طلا و نقره و اسکناس زیرا زکاة : درهرچیزی است نه در ۹ چیز و صـدقات و خراجات نیز از مالیات اسلامی است .

۴ـ تشکیلات اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری آزاد است وکارگران حق اعتصاب دارند و باید طبق قوانینی که برای کارگر و کارفرما مقررمیشود عمل نمایند و قصدشان ضرر و اضرار بمالک نباشد بلکه احقاق حق خودشان باشـد .

۵ـ روابط اقتصادی با هرمملکتی‌که درحال حرب با مسلمین‌نباشد جائز است و در حال صلح باید متاعهای محرمهٔ ممنوعهٔ اسلامی که مضـر است وارد نشود والبته روابط ممالک اسلامی با یکدگر برادرانه وبهتراست .

۶ـ حکومت اسلامی در املاک خالصه و معادن از قبیل معدن روی و مس و برنج و ارزیز ونمک وکبریت ونفت وغیر اینها ودریاها و رودخانه‌ها و

جنگلها و تپه‌ها و کوهها و زمینهای بائر مانند ممالک سوسیالیستی است و در املاک شخصی مانند سرمایه‌داری است آنهم طبق قوانین که در فقه اسلامی بیان شده.

۷ـ در حکومت اسلامی احزاب اهل کتاب آزادند مادامیکه علیه توحید و اصول مسلمهٔ اسلامی تبلیغ ننمایند.

۸ـ حکومت اسلامی نه مشروطه است و نه جمهوری بلکه قسم دیگری است که در این کتاب بیان شده.

۹ـ حکومت اسلامی با ملتش حزب واحدند و تشکیل حزب اسلامی در حکومت اسلامی معنی ندارد مگر اینکه نام دیگری که موجب تفرقه نباشد روی خود بگذارد.

۱۰ـ روابط سیاسی حکومت اسلامی باکشورهای اسلامی بایدبرادرانه باشد ومساوات حفظ شود ولی باکشورهای غیر اسلامی بایدآن روابط مخالف منافع مسلمین نباشد.

۱۱ـ آزادی زنان مانند آزادی مردان رسمیت دارد و در هر دو آزادی محدودی استکه باید مقررات اسلامی حفظ شود یعنی آزادی تاوقتی استکه مخالف امر خدا کاری نکنند.

۱۲ـ حجاب برای زنان در اسلام مقرر شده اما نه در حد افراط و تفریط یعنی حجاب فقط برای ستر عورت و ستر محل زینت است.

۱۳ـ مجازات جرائم در حکومت اسلامی مجازات معتدلی است که اجرای آن باید با اجرای تمام قوانین در عرض یکدگر صورت گیرد نه اینکه

فقط دست دزد را ببرند بدون اجرای سایر قوانین زیرا قطع ید سارق ۲۴ شرط دارد و تا قوانین دیگر اجرا نشود آن شرائط تحقق نمی‌پذیرد .

۱۴ــ در حکومت اسلامی مسئولیت خانواده هم برگردن مدیرخانه و هم برگردن حکومت است یعنی حکومت باید نظارت داشته که مدیران خانواده‌ها ستم نکنند .

۱۵ــ در حکومت اسلامی سانسور بنفع اشخاص و یا بنفع زمامدار وجود ندارد ولی بنفع جامعهٔ اسلامی وجود دارد .

۱۶ــ روابط فرهنگی حکومت اسلامی با سایرکشورها بایدطوری‌باشد که آبرو و عظمت اسلام و مسلمین محفوظ بماند .

۱۷ــ مدح و ثنا خوانی برای زمامداران اسلامی در زمان حیاتشان موجب غرور ایشان است و بعد از مماتشان فائده‌ای ندارد و بهرحال در اسلام ازهردو مورد نهی شده چنانکه احادیث صحیحه و آیات قرآن براین موضوع دلالت دارد .

۱۸ــ در هیچ دین و قانونی مساواتی مانند اسلام نیست چنانکه در سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۴ وسایر آیات و روایات برآن دلالت دارد .

۱۹ــ در حکومت اسلامی مجلس سنا و شورایملی و شورای سلطنتی وجود ندارد زیرا حکومت اسلامی باید طبق کتاب خدا و سنت رسول باشد و درکتاب خدا چنین شوراها وجود ندارد و امیرالمومنین (ع) درعهدنامهٔ مالک اشتر میفرماید : " وَارْدُدْ اِلَی اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ما یَضْلَعُکَ مِنَ الْخُطُوبِ وَ یَشْتَبِهُ عَلَیْکَ مِنَ الْاُمُورِ فَقَدْ قالَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ لِقَوْمٍ اَحَبَّ اِرْشادَهُمْ یااَیُّهَاالَّذِینَ

آمَنُوا اَطِيعُوا اللّهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الاَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْئٍ فَرُدُّوهُ اِلَي اللّهِ وَ الرَّسُولِ فَالرَّدُّ اِلَي اللّهِ اَلاَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتابِهِ وَ الرَّدُّ اِلَي الرَّسُولِ اَلاَخْذُ بِسُنَّتِهِ الجامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرِّقَةِ" یعنی در کارهای مشکلی که موجب درماندگی و کارهائی که برتو مشتبه گردد بکتاب خدا و سنت رسول باز گرد که خدایتعالی برای قومیکه هدایت ایشانرا خواسته فرموده ای مؤمنین خدا و رسول او و فرمانداران خودتانرا اطاعت کنید پس اگر در چیزی نزاع کردید آنرا بخدا و رسول بازگردانید پس بازگشت بخدا گرفتن کتاب محکم اواست و بازگشت برسول گرفتن سنت جامعهٔ او است (یعنی سنت محل اتفاق) نه سنتی که مورد اختلاف وموجب تفرقه است . در اینجا حضرت امیر مالک اشتر را در مشکلات امور ارجاع بکتاب و سنت داده و نفرموده بخود من رجوع کن پس مسلمین باید در هرکاری خصوصا چیزهائی که موجب اختلاف میشود به کتاب و سنت رجوع کنند . و آنحضرت در زمان حیات خود چنین فرموده و دلیل هم از قرآن آورده آیهٔ ۵۹ سورهٔ نساء را و آن اخباریکه آنحضرت و ائمهٔ دیگرفرموده باشند چون ازکتاب وسنت رسول اخذ شده بایدپذیرفت . بنا برآنچه ذکر شد چون سلطنت استبدادی مخالف کتاب خدا وسنت رسول است مجلسی که جای سلطان استبدادی و بنام او و بانتخاب او باشد یقینا مخالف کتاب خدا و سنت رسول است چنانکه یک فرد صاحب شاخ حق شاخ زدن ندارد فردهای متعدد با شاخهای زیادتر نیز چنین‌اند و باضافه این مجالس و شوراها بودجه‌های سنگین است که بر امت اسلام تحمیل شده و حرام است .

۲۰ــ خرید و فروش برده در اسلام بنحوی است که در هیچ قانون متمدنی چنان نیست زیرا در جنگهای کنونی اسیرانرا میبرند در زندانها و تحت فشار قرار میدهند و حتی گاهی اعضایشان را ناقص میکنند و کتک میزنندکه تمامش مخالف قانون اسلام است وقانون اسلام طبق آیهٔ ۶ سورهٔ محمدکه فرموده "فَشُدُّوا الوَثاقَ فَإِمَّا مَنّاً بَعْدُ وَإِمّا فِداءً". یعنی درجنگبندهای کفار را محکم ببندید پس یا منت گذارید و آنان را آزاد کنید و یا در مقابل عوضی آنانرا آزاد کنید. در اسلام فقط کسانیرا اسیر میگیرند که کافر باشند و بجنگ مسلمین آمده باشند تازه آن اسرا و بردهها را هم یا منت میگذارند وآزاد میکنند و یا در مقابل عوض آزاد میکنند مثلا در مقابل اسرائی کهکفار از مسلمین گرفتهاند معاوضه و مقابله میکنند و یا در مقابل مال و یا درمقابل حرفه و دانشی که آن اسیر بلد باشد و بمسلمین بیاموزد او را رها میکنند. پس مادامیکه مسلمین درجنگ باکفارند و کفار برده میگیرند مسلمین نیزباید مقابله بمثل کنند نههمیشه. آنوقت طبق دستوراسلام نباید بردهراآزارکرد و بلکه باید بدین الهی هدایتکرد یعنیازکفر وشرک نیز آزادشانکرد و علاوه از آنچه در بالا برای آزادی عبد گفته شد طرق دیگری از بهترین راهها را برای آزادیشان مقرر کرده از آنجمله مکاتبه که قرارداد برای آزادی اسیر میشود و راه دیگر طبق قانون "إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ" که از زکاه و صدقات آنانرا میخرند و آزاد میکنند و دیگر قانون کفاراتست که در قرآن فرموده "فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ" و طرق دیگر. چه بسیار دانشمندانیکه بدست مسلمین برده شدند و هدایت

شدند واز وجودشان استفاده شد وسپس آزاد شدند. و برده را نباید اذیت کرد که پیغمبر فرموده ازآنچه خود میخورید بآنان بدهید و ازآنچه میپوشید بآنان بپوشانید و رسولخدا فرمود "مَنْ قَتَلَ عَبْداً فقتلناه" یعنی هرکس بنده ایرا بکشد او را میکشیم و فرمود شَرُّ النّاسِ مَنْ باعَ النّاسِ یعنی بدترین مردم کسی استکه مردم فروش باشد. "وَالسَّلامُ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ". امید است مسلمین ببرکت مراجعهٔ باین مختصر که در حال گرفتاری و عجله و افسردگی تهیه شد بیدار شوند.

۲۰/محرم الحرام/۱۳۹۹ هجری قمری

خادم الشریعه ابن الرضا ا ــ ع ــ ب